

تبیین جهان

(قواعد و مفهوم تکامل)

(۴)

آموزشهای ایدئولوژیک
سازمان مجاهدین خلق ایران

سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی

دانشگاه صنعتی شریف - زمستان ۱۳۵۸



■ تبیین جهان (۴)

■ انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

■ حق طبع محفوظ

فهرست

۵	بخش سوم - قواعد تکامل
۷	سخنرانی چهارم
۱۳	فصل اول: «پيچيدگي» يا «گذار مداوم از كهنه به نو» (اولين قاعده تكامل)
۱۳	۱. تعريف و بررسي پيچيدگي در مراحل مختلف تكامل
۱۳.....	• تعريف و تشریح.....
۱۹.....	• پيچيدگي در قلمرو دنياي معدني و آلي.....
۲۰.....	• پيچيدگي در قلمرو حيات.....
۲۱.....	• پيچيدگي در قلمرو اجتماعي.....
۲۴	۲. نظري به قرآن، مسأله ناسخ و منسوخ
۲۹	۳. مرحله يي بودن جريان تكامل و ابعاد آن
۲۹.....	• مراحل كيفي عظيم جريان تكامل.....
۳۶.....	• محدوديت مراحل كيفي تكامل و ارتقاي آنها به جهانهاي جديد.....
۴۴.....	• آيا محدوديت فازهاي تكاملي نشان از محدوديت كل دنياي مادي ندارد؟.....
۴۵.....	• آيا تكامل اجتماعي پايان خط است؟.....
۴۶.....	• قانونمنديهاي خاص هر مرحله تكاملي.....
۵۱	۴. ساده سازي و شبیه سازي، مبین عدم توجه به پیچیدگی مراحل
۵۱.....	• ساده سازي در زمينه حيات.....
۵۸.....	• ساده سازي در زمينه مسائل اجتماعي.....



بخش سوم

قواعد تکامل



سخنرانی چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام به خواهران و برادران،

ابتدا اجازه بدهید خلاصه‌یی از بحث جلسه گذشته را مطرح کنیم. در جلسه گذشته گفتیم که بحث ما شامل دو قسمت می‌شود:

۱- قسمت علمی

۲- قسمت فلسفی

یعنی براساس همان شیوه و متد و منطقی که داریم، ابتدا می‌بایستی یک شناخت علمی و تصویر واقعی از جهان ارائه بدهیم. سپس، به تفسیر و تفسیر این شناخت علمی پردازیم. ابتدا کتاب اول یا همان قسمت علمی را شروع کردیم و برای روشن شدن مطلب از این‌جا آغاز کردیم که ببینیم چه نظریاتی در مورد جهان وجود داشته است. یعنی از گذشته تا به حال، متکاملترین و صحیح‌ترین نظریه کدام بوده است؟

از این لحاظ، سیر اندیشه‌های بشری را درباره جهان، مورد مطالعه قرار دادیم. اندیشه‌هایی که از ابتدا ذهنی بود و بعد در تکامل خودش توانست این ذهنیات

را برطرف کند و به عینیات تبدیل شود. به این ترتیب، در انتها به نظریه تکامل رسیدیم و گفتیم که صحیح‌ترین و عینی‌ترین نظریه‌یی که تا به حال درباره جهان ارائه شده، در واقع نظریه تکاملی است.

سپس توضیح دادیم که چگونه ناشناخته‌های بشر کشف شد و نظریه تکاملی به وجود آمد. آن‌گاه تاریخچه‌یی از سیر تکاملی، از آن ابر اولیه هیدروژنی تا تکامل اجتماعی را بیان کردیم و بر این اساس، منحنی تکامل را ترسیم کردیم. در همین رابطه، نظر اسلام را به طور خلاصه در مورد نظریه تکاملی گفتیم و نظریات غیرتکاملی را هم، توضیح دادیم و ریشه‌هایش را هم مشخص کردیم. بعداً با توجه به نظریه تکامل، تعریف آن، یعنی پیچیدگی و رهایی را در ابعاد علمی و فلسفی اش توضیح دادیم و به عنوان یکی از ویژگی‌های تکامل، ضدآنتروپیک بودن آن را مطرح کردیم.

حال با توجه به این که حرکت تکاملی، عامترین، اساسی‌ترین و کلی‌ترین حرکت جهان است، می‌بایستی براساس شیوه و متدمان، ابتدا تکامل را بشناسیم. همان طور که می‌دانید برای شناخت هر شیء می‌بایستی روابط یا قانونمندی‌هایی که ماهیت این شیء را تشکیل می‌دهد، بشناسیم.

براساس همین تعریف، برای شناخت پدیده تکامل، حتماً می‌بایستی به سراغ قانونمندی‌های خود تکامل برویم. بنابراین، از این جلسه به بعد ما در ادامه بحثمان تا جایی که قسمت شناخت علمی‌مان را تکمیل کنیم، قانونمندی‌های تکامل را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

در این جلسه انشاءالله اگر فرصت بشود، قانون اول، یعنی پیچیدگی یا گذار مداوم از کهنه به نو را توضیح خواهیم داد. در توضیح این قانون، ابتدا می‌بایستی پیچیدگی یا همان گذار مداوم از کهنه به نو را تشریح کنیم و ببینیم تعریفش چیست و بعد در رابطه با این قانون، به یکسری نتایج و نتیجه‌گیری‌هایی خواهیم رسید که در طول این بحث به آن خواهیم پرداخت.

ابتدا در رابطه با قانون پیچیدگی، مرحله به مرحله بودن تکامل توضیح داده خواهد شد، یعنی این که پیچیدگی در یک مرحله، بی‌نهایت نمی‌تواند ادامه یابد. بلکه این پیچیدگی تا حدی رسیده، سپس از آن مرحله خارج شده و وارد مرحله دیگری می‌شود که این مراحل را توضیح خواهیم داد. دیگر این که از ابتدا تا به حال چه مراحل را ما طی کرده‌ایم که در صحبت‌های گذشته هم تقریباً تا اندازه‌ی بی‌آن اشاره کرده‌ایم و یکسری نتیجه‌گیری‌های دیگری هم در رابطه با همان مراحل مختلف تکامل یا فازهای تکاملی هست، و این که آیا محدودیت فازهای تکاملی، نشان از محدودیت دنیای مادی ندارد؟ و آیا تکامل اجتماعی پایان خط است؟ و بعد از تکامل اجتماعی، ما چه مرحله‌ی از تکامل را خواهیم داشت؟

اینها سؤالاتی است که در این رابطه مطرح است و می‌بایستی به آن پاسخ داد. بعداً این مطلب را مورد مطالعه قرار می‌دهیم که هر فازی از تکامل اجتماعی، قانونمندی‌های خاص خودش را دارد. یعنی فرض کنید تکامل بیولوژیک، تکامل معدنی یا تکامل اجتماعی، هر کدام از اینها قانونمندی‌های خاص خودش را دارد و در این جا خواهیم گفت که اگر کسی به این موضوع توجه نکند (یعنی این که هر فاز تکاملی قانونمندی‌های خاص خود را داراست) و بدون توجه به محدوده‌ها، قانونمندیها را تعمیم بدهد، به چه مشکلاتی دچار می‌شود. یعنی در واقع به یکسری ساده‌سازیها یا شبیه‌سازیهای معمولی می‌پردازد. خواه در زمینه حیات یا مسائل اجتماعی یا انسان‌شناسی و خواه در زمینه مسائل ایدئولوژیک، اگر به قانونمندی‌های خاص هر فاز توجه نکنیم، به ساده‌سازیها یا شبیه‌سازیهای دچار خواهیم شد. مثلاً در زمینه مسائل اجتماعی، تعمیم قانون فیزیک و شیمی، به این جا کشیده می‌شود که به طبقات اصالت داده شود و بگوییم طبقات حتماً باید در اجتماع وجود داشته باشند و آن‌گاه ریشه این ساده‌سازیها یا شبیه‌سازیها را توضیح می‌دهیم که از کجا ناشی می‌شود؛ عمدتاً از یک دگماتیسم و یک نوع انجماد فکری.

به دنبال این بحث نتیجه‌گیری‌هایی مثل «وحدت بین فرد و مسئولیت» در تشکیلات انقلابی، با توجه به صلاحیت فردی، شناخت یک شیء یا یک پدیده و در پایان، افزایش کیفیت نسبت به کمیت به دست می‌آید. یعنی این که در پروسه تکامل جهان، هرچه جلوتر می‌رویم، کمیت محدودتری از ماده امکان تکامل می‌یابد. ابتدا بخش وسیع مواد معدنی، سپس پخش محدودتر مواد آلی، منتهی با کیفیت بالا، و در نهایت بخش بسیار محدود اجتماعی با کیفیتی عالیتر.

و انشاءالله اگر فرصت باشد به قوانین دیگر تکامل می‌پردازیم و در واقع با پایان گرفتن بیان این قوانین، قسمت اول یا همان کتاب اول بحث ما تمام شده و وارد قسمت دوم یا «تبیین جهان» خواهیم شد.

در جلسه قبل با تعریف نسبی تکامل، گفتیم که می‌خواهیم به شناختن قواعد مختلف آن پردازیم. اصولاً شناخت یک شیء یا پدیده، یعنی درآوردن و شناخت نظم و قانونمندیهای آن پدیده، شناخت روابط آن با دیگر پدیده‌ها و به عبارت دقیقتر: **شناخت روابط ضروری ناشی از ماهیت شیء**. یعنی شیء براساس ماهیت، طینت و سرشت خودش چه روابط و مناسباتی را بروز می‌دهد.

بنابراین ما هم در شناخت جریان تکامل، بایستی ابتدا به آن روابط، ترتیبات، نظم یا قواعدی پردازیم که جریان تکامل از خودش بروز می‌دهد. مثالهای مربوط به آن کوهنورد یا تیرانداز، یا کسی که حین نگرهبانی از یک محل، مشغول قدم‌زدن بود، را به یاد بیاوریم؛ که ابتدا بایستی ترتیبات حرکت، و رفت و آمد او را درآورد و در مرحله بعد، به تبیین آن نشست.

از این پس، گرچه در شناخت جریان تکامل، هر کدام از قوانین آن را جداگانه بررسی و تشریح می‌کنیم، ولی در حقیقت آنها وجوه مختلف یک جریان واحد هستند و از تمامیت یگانه‌یی صحبت می‌کنند.

به عنوان مثال دانشمندان برای بررسی انسان، ذره بین جستجوی خود را از زاویه‌های مختلف، بر روی ویژگیهای انسان می‌گذارند. برخی فیزیولوژی انسان را

مورد کاوش قرار می دهند، برخی انسان را از زاویه مرفولوژی یا «ریخت شناسی» آن بررسی می کنند؛ گروهی دیگر نیز بعد روانشاسانه انسان را جستجو می کنند. به کوتاه سخن، این دانشمندان، جنبه ها، حالات و ویژگیهای مختلف انسان را مطالعه می کنند؛ اما هیچ کدام تردیدی ندارند که در حقیقت، آنها یک پیکره، یک تمامیت واحد، هماهنگ و حتی جدایی ناپذیر به نام انسان را زیر ذره بین کاوش قرار داده اند.

چرا که جنبه ها و ابعاد مختلف، در ذات خودشان از یکدیگر جدا و گسسته نیستند. بلکه پیوسته هستند و ما برای فهم بیشتر این کل به هم پیوسته، ویژگیهای مختلف آن را جدا کرده، مورد بررسی قرار می دهیم.

چنین روندی از نظر علمی، «تجزیه و تحلیل» نامیده می شود. اما پس از پایان تجزیه، باید آن ویژگیها را با یکدیگر «ترکیب» کرد. از این نقطه، پدیده را به صورت یک تمامیت واحد و به هم پیوسته، مورد مطالعه قرار می دهیم. آن جا که آن پدیده را در کلیتش، درک خواهیم کرد.

با این مقدمه، مفهوم «پیچیدگی» را بررسی می کنیم.



مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ^۱

فصل اول: «پیچیدگی» یا «گذار مداوم از کهنه به نو» (اولین قاعده تکامل)

۱. تعریف و بررسی پیچیدگی در مراحل مختلف تکامل

● تعریف و تشریح

در بخش قبل دیدیم که در مسیر تکامل، اشکال ساده، به‌طور مستمر به اشکال پیچیده، پیچیده‌تر و باز هم پیچیده‌تر، تبدیل می‌شوند. همین‌طور به‌طور مختصر با مفهوم پیچیدگی هم آشنا شدیم، که اساساً همان گسترش، تفصیل، و ازدیاد کمی و کیفی اجزا بود.

بنابراین، می‌توانیم نتیجه بگیریم که یکی از ترتیبات و بلکه مهمترین ترتیب و قاعدهٔ تکاملی، پیچیدگی یا جانشین‌سازی مداوم اشکال نو و بهتر، به‌جای اشکال

۱- سوره یونس - آیه ۵: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد و برای آن منظرگاه‌هایی مقدر کرد تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید، خداوند این را جز بحق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانش هستند، شرح و تفصیل می‌دهد.

کهنه‌تر و پست‌تر است. در این رابطه «ففر» می‌گوید^۲:

«واقعیت اساسی درباره آن فرآیند و جریان خلاقیتی که در ظلمت ابر نخستین ریشه زد، آن است که پیوسته، تازگی و نوبی از آن می‌زاید؛ چیزهایی پدیدار می‌شود که با آن چه در پیش می‌بود، از بن متفاوت است. از اثر آن، نه تنها طرحها و نقشه‌ها به وجود می‌آید، بلکه «بغرنجی» و «تودرتویی» نقشها نیز تحقق می‌پذیرد. یا به دیگر سخن، ماده هر دم خود را در قالبی پیچیده‌تر جلوه‌گر می‌سازد؛ آن ابر نخستین تطور یافته است و جهان، دیگر به صورتی که داشت باز نخواهد گشت».

به این ترتیب، اشکال کهنه با سرعت روزافزون جای خودشان را به فرمهای نوتر و مترقی‌تر می‌دهند؛ فرمهایی که غلبه‌شان تردیدناپذیر است، و از میان تمام اشکالات و موانع بی‌شمار موجود - موانعی که راه را بر حرکت پدیده‌یی نوتر و مترقی‌تر سد کرده‌اند - عبور می‌کنند. شکل نوین جای خودش را باز می‌کند و به نحوی شگفت‌انگیز خودش را تحکیم و تثبیت کرده، و به محیط تحمیل می‌کند. حالا، این شکل نوین، حیات است؟ یک موجود ذویحیاتین است که حیات را از دریا به خشکی می‌آورد؟ انسان است؟ یا یک نظام مترقی اجتماعی؟... به هر حال همه اینها در سر راه خودشان موانع بی‌شمار را پس می‌زنند و سرانجام غلبه می‌کنند، به حکومت می‌رسند، و خودشان را تحکیم و تثبیت می‌کنند؛ تا وقتی که نو هستند و تا وقتی که بالا دستشان، نوتر، مترقی‌تر و بهتر از آن پیدا نشود!

زیرا در هر دوران، شکل نو و پدیده مترقی‌تر در نوک پیکان تکامل قرار گرفته و نقش اصلی را بازی می‌کند و حاکمیت و رهبری از آن اوست؛ و در واقع بار اصلی تکامل بر دوش او حمل می‌شود. چنانچه در دوره‌یی از تکامل، پدیده حیات - حتی در ساده‌ترین اشکالش - در رأس تکامل قرار داشت، و به تدریج که حیات ارتقا و تکامل بیشتری پیدا کرد، موجودات تکامل یافته‌تر، یکی پس از دیگری در رأس قرار می‌گرفتند تا آن که سرانجام انسان ظاهر شد و سلطه خودش را بر پهنه

۲- از «کهنشان تا انسان» - جان ففر - صفحه ۱۳

زمین گسترش داد.^۳

به همین ترتیب در قلمرو اجتماعی، انقلابی ترین، تکامل یافته ترین و مترقی ترین نظامهای اجتماعی، احزاب، سازمانهای انقلابی و... در هر مرحله، در نوک پیکان تکامل اجتماعی قرار گرفته و جامعه را در همان جهت پیش می‌برند. البته روشن است که این سازمانها و احزاب انقلابی، طبیعتاً می‌بایستی بر بنیادهای عقیدتی متکاملی استوار باشند که بتوانند تا آخر، این مسیر را ادامه دهند؛ در غیر این صورت در جایی دینامیزم یا قوه محرکه‌شان به پایان رسیده و از دور تکامل خارج می‌شوند.

نکته مهم در این جاست که همین که موعد تاریخی، سرفصل و اجلسان فرارسد، دیگر باید جای خودشان را به موجودات و پدیده‌های نوتر بدهند؛ ایدئولوژیهای متکاملتر و بالاتر، سازمانهای انقلابی تر و مترقی تر. و بعد آنها هستند که نقش اصلی را بازی می‌کنند. در این صورت، اشکال کهنه، به‌طور فرعی و با نقشی ناچیز، درحالی که تکاملشان به بن‌بست رسیده، به موجودیتشان ادامه می‌دهند، در بن‌بست حرکت می‌کنند و دیگر راه رشد و صعود ندارند؛ یا از بین می‌روند.

از همین جا می‌توان نتیجه گرفت - و بعد هم اشاره خواهیم کرد - که خوشا به حال آن ایدئولوژیها و آن احزاب و سازمانهایی که امتداد تاریخی‌شان به بن‌بست نرسد، بتوانند هم‌چنان و هم‌چنان بار امانت را حمل کنند و در رأس قرار گیرند. و بعد هم خوشا به حال کسانی که معنای واقعی این حرف را - نه فقط به‌مثابه یک شعار - بفهمند که چقدر مشکل است. «پارین» می‌گوید:

«هنگامی که شکل نوی از حرکت ماده به‌وجود بیاید، اشکال کهن طبعاً به موجودیت خود ادامه می‌دهند، اما آنها فقط نقش ناچیزی در پیشرفت بعدی دارند. زیرا با سرعتی رشد می‌کنند که از سرعت رشد شکل جدیدتر، بسیار آهسته‌تر است».^۴

۳- مطابق فرهنگ اسلام، انسان نقش خلافت و جانشین خدا در زمین را دارد؛ و به‌قول قرآن، کوله‌بار امانت را بر دوش می‌کشد: *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* (سوره احزاب آیه ۷۲)

۴- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» صفحه ۳۴۷

می‌دانیم که جلو حرکت و تکامل انسان باز است و به بن‌بست نرسیده است. ولی تکامل حیوانات به بن‌بست رسیده و اگر تغییراتی هم بکنند، بسیار جزئی و در طول زمانهای بسیار زیاد خواهد بود.

از نظر ایدئولوژیک نیز هم‌چنان که اشاره کردیم، وضع به همین منوال است. اگر ایدئولوژی ما نتواند همه اطوار و اشکال نوین تکاملی را دربرگرفته و به مسائل مختلف آن پاسخ دهد، پیشرفت فردی و اجتماعی در چنین ایدئولوژی‌یی به بن‌بست خواهد رسید؛ دینامیزم پایان خواهد یافت و راه زوال خواهد پیمود. چرا که جهان واقعیت دارد؛ واقعیت بسیار سرسخت است و با هیچ‌کس هم شوخی ندارد. مگر این که دینامیزم چنین ایدئولوژی‌یی، کشش و قوه محرکه‌اش، بی‌پایان باشد، مثل خود جریان تکامل؛ تا بتواند همیشه جوان، شاداب و سرزنده باقی بماند. پس اگر می‌خواهیم اسیر زوال و نابودی نشویم - چه یک سازمان، چه حزب انقلابی، چه حکومت و چه جامعه - پیوسته بایستی عوامل زوال، قهقرا و ارتجاع را از خودمان دور کنیم. از این قرار دیگر ابهامی باقی نخواهد ماند که در پروسه تکامل، هرازگاهی پدیده نوینی در رأس قرار می‌گیرد و با قانونمندیهای عالیتر و متکاملتر خود، پایینی‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ چون مسلط تر و بالاتر است. به‌عنوان مثال، وارد صحنه سیاست می‌شویم:

وقتی یک سازمان و حزب متکاملتر قدم به صحنه می‌گذارد، بلاشک سایرین را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد (به شرط این که نه در حرف، بلکه واقعاً متکاملتر و مترقی‌تر باشد. بدین ترتیب که در مسیر حرکت، با برخوردهای درست و با موضعگیریهای اصولی، چنین پدیده‌یی که هم‌چون یک ارگانیزم و بدن اجتماعی است؛ می‌تواند چتر نفوذ و رهبری خودش را گسترش دهد). البته مشخص است که پذیرش خطوط و رهبریش تا کی ادامه دارد، تا وقتی که فی‌الواقع متکامل است و می‌تواند به مسائل آن مرحله جواب دهد. اگر در مرحله بعد هم توانست جواب دهد، توانست درست برخورد کند و درست مسأله حل

کند، چه بهتر؛ والا این هم از دور خارج خواهد شد. زیرا هر اشتباه استراتژیک و سیاسی و هر گامی به عقب، یعنی هر انحرافی از مسیر تکامل^۵، در صحنه جامعه بی جواب نخواهد ماند. اگر چنین اشتباهی کنیم، جامعه خودش با قانونمندیهایش ما را ادب و مجازات خواهد کرد.

بنابراین نیرو، فرد، حزب، یا سازمانی قادر است مبارزه را در هر مرحله تا آخر، پیروزمندانه رهبری کند، که فی الواقع در آن مرحله متکاملترین نیرو در نوع خودش، چه از نظر ایدئولوژیک، چه از نظر اقتصادی اجتماعی و چه از نظر سیاسی باشد. که البته همه می دانیم این مسائل هم نسبی است و نباید مطلق بینانه به آن نگاه کرد.

در این جا برای ما مهم، درک این نکته است که وقتی دم از نفی استثمار و جامعه بدون طبقات توحیدی می زنیم، بایستی بیندیشیم که این امر چه الزاماتی در مسیر حرکت امروز ما دارد. به عبارت دیگر، چه نیروها، طبقات و اقشاری می توانند تکیه گاه، حامی، یار و یاورمان باشند؟ آیا بالندگی لازم را دارند یا نه؟ آیا قدمهایی با ما می آیند و بعد هیچ؟... طبیعی است که مختصر ناخالصی و لنگ زدن در این مسیر منجر به این خواهد شد که ما از مسیر درست و اصولی منحرف شویم. به عکس، اگر با واقعیتهای جامعه تطبیق کنیم، اگر از شکوفایی و بالندگی لازم و از پشتوانه های لازم ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی که در خطوط درستان متجلی می گردد، برخوردار باشیم، آن وقت رشد خواهیم کرد؛ به رغم همه ضدیتها، همه کارشکنیها و به رغم هر گونه تهمت و افترا!

این، به این خاطر است که جهان، حق است و واقعیت دارد. این، به این خاطر است که جهان، قانونمندیهایی دارد، این قانونمندیها عمل خواهند کرد و خودشان کیفر خواهند کرد. هم چنان که پاداش خواهند داد؛ به نحوی که از قضا، حقانیت و اصالت یک نیرو در پروسه تکامل، دقیقاً در رابطه با همین ابتلائات، درگیریها

۵- همان مسیری که ملازم با پیچیدگی و گذار مداوم از کهنه به نو می باشد.

و تضادها به اثبات خواهد رسید. این مسأله به خصوص هنگامی رخ می‌دهد که مبارزات سیاسی در جامعه، به دلیل ویژگیهای عناصر ضدتکاملی در مرحله‌ی، یا شرایط عینی اجتماع، یا هر چیز دیگر، به بن‌بست می‌رسد. آن‌گاه همان‌طور که در سراسر مسیر تکامل دیدیم، در یک نقطه و از یک جایی، دور و بن‌بست شکسته شده و موجود نوینی پا به عرصه زندگی می‌گذارد. جریانی نو، رو به رشد و بن‌بست‌شکن؛ با کیفیتی نوین که شیوه مناسب حل تضادها را در هر مرحله پیشه خواهد کرد و این یعنی پیشتاز بودن در امر مبارزه که قرار گرفتن در نوک پیکان تکامل اجتماعی را با خود همراه خواهد داشت. به‌عنوان مثال:

بعد از ۱۵ خرداد، وقتی همه اشکال اصلاح‌طلبانه و رفرمیستی مبارزه به بن‌بست می‌رسد، آن‌وقت اشکال نوین و گروه‌های نوین راه باز می‌کنند و بن‌بست را می‌شکنند.

تا سال ۱۳۴۲، احزاب مختلف با هدف دستیابی به رفرم و اصلاحات، به وسیله مبارزات پارلمانتاریستی با رژیم شاه برخورد می‌کردند. روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شاه با گلوله و رگبار با تظاهرات مردم تهران مقابله کرد.

این سرکوب، پاسخ نهایی دیکتاتوری شاه به هرگونه فریاد آزادیخواهی بود. خرداد ۱۳۴۲، گورستان رفرمیسم و پایانی بر مبارزات مسالمت‌آمیز پارلمانی در ایران شناخته شد.

اکنون، اشکال نوینی از مبارزه، باید سد به وجود آمده در مسیر آرمان آزادیخواهانه مردم را شکسته، پیشتاز تکامل اجتماعی در ایران می‌شدند.

جملاتی از کتاب «از کهکشان تا انسان» را می‌خوانیم:

«جریان تشکیل و نقش‌پذیری ماده ادامه می‌یابد. طرحی پس از طرحی، آغازی پس از آغازی، در کام مرگ و فنا پدید می‌آید. آن‌جا که گمان می‌رود جریان تکوین به بن‌بست و انتها رسیده است، چیز تازه‌ی رو می‌کند. جریان تطور و تکامل از فراز دره هولناک «غیرممکن» که ماده

بی‌جان را از سلولهای زنده جدا می‌سازد، با جهشی می‌گذرد».^۶

پس به‌هرحال، جهان ما با شدت، از بی‌شکلی و سادگی، به سمت شکل‌پذیری و پیچیدگی روان است، گویی جهان از این‌که بی‌شکل باقی بماند، هراس دارد. بنابراین با کوشش بی‌نظیر و با تلاش مداوم به سمت شکل‌یافتن و سازمان‌یافتگی هرچه بیشتر در حرکت است.

در این رابطه «ففر» می‌نویسد:^۷

«چنان می‌نماید که در ماده‌گرایی لجوجانه به طرح یافتن هست... این آشوب و بی‌شکلی است که سپری می‌شود و این طرح و شکل‌پذیری است که شدت و گسترش و شکوفایی می‌یابد».

اگر غیر از این بود، در آن جهان بی‌شکل و برهوت اولیه، اوضاع آن چنان تغییری نمی‌کرد که امروز ما این‌جا باشیم. پس این روند، یعنی پیچیدگی روزافزون و جانشینی اشکال مترقی، قانونمندی خدشه‌ناپذیر سراسر جریان تکامل است و در همه‌جا، از ابتدا تا انتها، از ساختمان اتم تا تحولات اجتماعی و امروز که ما این‌جا نشسته‌ایم، خودش را بیان می‌کند. به‌طور مختصر بعضی از این حلقات را تعقیب می‌کنیم:

● پیچیدگی در قلمرو دنیای معدنی و آلی

در مورد ساختمان اتمها و خلق عناصر، از کتاب «از کهکشان تا انسان» می‌خوانیم:

«هر اتم پیچیده، خود تواند که برای ایجاد ساختمان اتم پیچیده‌تری مبنای قرار بگیرد. سلسله این ترکیبات که به تدریج پیچیده‌تر می‌شود، چنین تواند بود: از کربن که دارای وزن اتمی ۱۲ است به اکسیژن که دارای وزن اتمی ۱۶ است و از آن به نئون که دارای وزن اتمی ۲۰ است. یعنی با گرفتن متوالی یک اتم هلیوم که وزن اتمی آن ۴ است، هر عنصری به عنصر بعدی تبدیل می‌شود».^۸

۶- کتاب «از کهکشان تا انسان» جان ففر- صفحه ۱۳۷

۷- همان‌جا - صفحه ۵۱

۸- کتاب «از کهکشان تا انسان» جان ففر- صفحه ۱۰۰

همین کتاب در مورد تشکیل منظومه‌ها و ستارگان می‌نویسد:

«همه‌جا تکامل و تطور در کار است؛ شاید در منظومه‌های شمسی مختلف، به گونه‌های مختلف. اما همیشه برطبق منطق ذاتی ماده. در همه‌حال ساختمان و شکل‌گرفتن ماده و افزایش پیچیدگی و بغرنجی که ده بیلیون سال است، ادامه دارد. پیدایش عناصر شیمیایی از هسته هیدروژن، ساده‌ترین و سبکترین عناصر آغاز می‌شود و قدم به قدم در دل سوزان ستارگان به گونه ترکیبات پرداخته و پیچیده‌تر هسته‌های عناصر درمی‌آید.»^۹

در مورد روند تغییرات از دنیای معدنی به دنیای آلی، پروفیسور «اپارین» می‌گوید:

«زندگی تنها در جریان یک روند افزایش منظم پیچیدگی ترکیبات آلی می‌توانست پدید آید و بدون مواد آلی، حیات هرگز امکان تکوین نداشت.»^{۱۰}

● پیچیدگی در قلمرو حیات

مشاهده کردیم که چطور بعد از خاتمه تکامل معدنی، نوبت تکامل آلی رسید. در خاتمه تکامل آلی بود که حیات شکوفه کرد و روزبه‌روز اشکال حیاتی پیچیده‌تر شدند. باز از کتاب پروفیسور اپارین می‌خوانیم:

«در واقع اگر تاریخ تکامل حیات را با تعقیب راه گذر از اشکال پست‌تر به عالیتر مطالعه کنیم، زود متقاعد خواهیم شد به این‌که پیشرفت مادی حیات عبارت از افزایش پیوسته پیچیدگی اجسام زنده است و این افزایش پیچیدگی با افتراق (جداشدن) اجزای ارگانیسم و تخصص‌یافتن آنها همراه است که موجب می‌شود، تمامی سیستم زنده، اعمال عضوی خاصی انجام دهد و ارتباطات بیشتری با محیط برقرار نماید.»^{۱۱}

۹- همان‌جا - صفحه ۱۴۰

۱۰- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، اپارین-، صفحه ۱۳۰

۱۱- همان‌جا - صفحه ۲۸۱

موجودات حیاتی که قبل از ما در سالهای آغاز حیات بودند، به هیچ وجه دارای چشم، دست، پا و اندامهای جداگانه نبودند. هر کدام از این اندامها در جریان یک تکامل خیلی تدریجی پرورش یافته و خلق شده است، تا نیازهای ارگانسیم برای انطباق و ارتباطات بیشتر با محیط را تأمین نماید. مثلاً ما احتیاج داشتیم که بشنویم یا ببینیم، به این ترتیب به تدریج دستگاه شنوایی و بینایی ساخته و پرداخته و متکامل تر شدند... پیشرفت پس از پیشرفت، همان پیشرفتهایی که گام به گام در مسیر پیچیدگی، بالاخره به انسان اجتماعی منتهی شد و فصل نویی در تاریخ تکامل گشود.

● پیچیدگی در قلمرو اجتماعی

در قلمرو اجتماعی هم مشاهده می‌کنیم که روابط اجتماعی هر دم پیچیده‌تر می‌شود و گسترش و تخصص بیشتری پیدا می‌کند. به عنوان مثال: اگر روابط اجتماعی دنیای سرمایه‌داری را ببینیم، ملاحظه خواهد شد که به مراتب، از روابط حاکم بر جامعه فئودالی - ارباب و رعیتی - یا برده‌داری پیچیده‌تر است. در عهد بردگی، خالص‌ترین و در عین حال ساده‌ترین شکل استثمار وجود دارد؛ رابطه عریان استثمار بین برده‌دار و برده، برده‌دار هر چه بگوید، برده باید انجام دهد و حتی می‌تواند او را بکشد و...

در حالی که در سرمایه‌داری، دیگر استثمار به آن شکل ساده و عریان نیست. در این جا روابط استثمار، در اشکال پیچیده روابط اجتماعی وجود دارد.

مثال: بهره‌بانکی، زندگی قسطی، اقتصاد مصرف، سیستم مالیاتی و سیستم بانکی... به این ترتیب، شکل بهره‌کشی به نسبت آن دوران، خیلی بغرنج‌تر و پیچیده‌تر است. درست است که از شلاق برده‌دار خبری نیست، ولی انواع و اقسام شلاقها به صورتهای مختلف، باز هم همان کار را در جوهر و مضمون خودش انجام می‌دهد و آخر الامر هم قدرت پلیسی و سیستم سرکوب، بقیه کارهای برده‌دار را به عهده می‌گیرد.

البته بنا به منطق تکامل، یعنی شکستن بن‌بستها و جایگزینی اشکال نوین و مترقی به‌جای اشکال کهنه و ارتجاعی، مطابق همین سنت خدشه‌ناپذیر و تخلّف‌ناپذیر، همه روشها و نظامهای ارتجاعی محکوم به زوال و نابودی هستند. هیچ نظام ارتجاعی، استعماری، استبدادی یا استثمارگری نیست که بتوان به آن امید بست و به‌رغم همه‌گونه تکنیک، مکر، حيله و توطئه، سرانجامی برایش متصور بود. سرانجام یک چیز بیشتر نیست، زوال و نابودی...!

این منطقی است که تا به حال در طی ۱۰ تا ۱۵ میلیارد سال پروسه تکامل، آن را تعقیب کرده‌ایم و باز هم قابل تعقیب است؛ چرا که جریان تکامل، به‌مثابه بالاترین و عامترین اصل و قاعده حاکم بر جهان ما، تماماً در جهت نابودکردن نظامهای استثمارگری، طغیان‌گر و ستمگر است. یعنی همیشه رسمش بر این بوده که جباران، دیکتاتورها و تجاوزگران به حقوق خلقها را زمین بزند و خاک کند؛ برنده نهایی خلقها هستند! این است سرنوشت محتوم همه گردن‌کشان! اگرچه چند روزی هم کشوری یا جایی را عرصه تاخت‌وتاز خودشان کنند.

بنابراین نیاستی چرخش و گردششان در کشورها، سان و رژه و قدرت‌نمایی‌هایشان، جلوی چشم ما را بگیرد و ما را بر جای خودمان میخکوب کند. هم‌چنان که در قرآن آمده است:

«لَا يَغْرَنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ»

«مبادا تو را بفریبد - چشمت را بگیرد و به‌جای خود میخکوبت سازد - سان و رژه، چرخش و گردش آنها در کشورها، کسانی که حق‌پوش و کافریشه‌اند، مقابل حق ایستاده‌اند».^{۱۲}

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»

«پس صبر کن، مقاومت کن و شکیبایی بورز، به‌درستی که وعده خدا حق است، و مبادا تو را خوار و حقیر بدارند، آنهايي که به این سنت، و به این راه و روش ایقان و ایمان ندارند».^{۱۳}

۱۲- سوره آل عمران - آیه ۱۹۶

۱۳- سوره روم، آیه ۶۰ - برای مطالعه دقیقتر این سوره، به تفسیر سوره فجر در کتاب پرتوی از قرآن جلد ۴

ملاحظه می‌کنید که ایقان ما به پیروزی حق و نابودی همه نظامهای ضدتکاملی، از درون واقعیت محض بیرون می‌آید؛ از درون جریانی که ۱۰ تا ۱۵ میلیارد سال سابقه دارد. اما چرا وعده خدا حق است؟ و خدا چگونه عمل خواهد کرد؟ از طریق همین سنتها و قانونمندیها. در سوره فجر خوانده ایم:

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»

«خدای تکامل بخش تو در کمین است»^{۱۴}

کمینگاه کجاست؟ همین جامعه و همین تاریخ! آیا کم دیده‌اید که دست خدا از آستین خلقها چگونه علیه دیکتاتورها، جباران و ستمگران بیرون می‌آید؟ آنهایی که طغیان کرده، علیه خلقها موضعگیری می‌کنند و می‌خواهند ملتها را به اسارت، بردگی و بندگی خودشان بکشند!... آنهایی که به قول همین سوره:

«الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ، فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ»

«آنهایی که در این کشورها گردن‌کشی کردند و تباهی را به جای کمال رشد دادند.»^{۱۵}

این منطقی است که در آن، جای هیچ خدشه‌یی نیست. و این جاست که باز هم بایستی تأکید کنیم که: تازیانه خدایی سقوط و اضمحلال، همان تازیانه اصیل تکامل، سرانجام از آن کمینگاه بر اینها فرود خواهد آمد:

«فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ»

«پس فرود آورد پروردگار تکامل بخش تو، تازیانه عذاب را بر آنها»

این تازیانه عذاب، سرانجام از آن کمینگاه بر اینها فرود خواهد آمد؛ تابه‌حال چنین بوده و از این پس هم چنین خواهد بود. باز به قول قرآن:

«فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»

نوشته «پدر طالقانی» مراجعه کنید.

۱۴- سوره فجر - آیه ۱۴

۱۵- سوره فجر - آیه ۱۲ و ۱۱

«آیا غیر از این را انتظار می‌کشید؟ هیچ بازگشت، هیچ خدشه و تبدیل و تحویلی در این سنتهای خدایی، نیست.»^{۱۶}

اینها زبان آفرینش است، بیان قانونمندیهای هستی است. حال بگذار مستبدین، استعمارگرها، استعمارگرها و مرتجعین قسم بخورند که نه! خودشان را حفظ خواهند کرد و دستگاهشان جاودان خواهد بود. آیا فراموش کرده‌اید فریادهای ننگین رستاخیزی جاوید شاه را؟ گمان می‌کردید که جاوید خواهند بود؟! با همه قمه‌کشیها، چاقوکشیها و اراذل و اوباششان!...

«أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ»

«شما نبودید که از پیش قسم می‌خوردید که زوال ناپذیرید؟»^{۱۷}

بله، این نخستین درس و قاعده تکامل است؛ «پیچیدگی» به مفهوم «گذار مداوم از کهنه به نو».

بد نیست حالا که صحبت قرآن را پیش کشیدیم، باز هم در رابطه با مسأله «پیچیدگی»، نظری هم به قرآن بیندازیم.

۲. نظری به قرآن، مسأله ناسخ و منسوخ

مسأله ناسخ و منسوخ در قرآن مسأله بسیار مهمی است؛ ناسخ، یعنی نسخ‌کننده، و منسوخ یعنی نسخ‌شده یا نسخ‌شونده.

اصولاً در فرهنگ قرآن، هر چیزی آیه یا نشانه‌ی است از خدا، یا کلمه‌ی است از خدا؛ چرا که قرآن کلیه پدیده‌ها و اشیا را، اعم از این که مصنوع بشر باشند یا نباشند، به خدا نسبت می‌دهد. حتی وقتی پرنده‌ی در آسمان پرواز می‌کند، ادعا می‌کند که این را خدا ننگه داشته است^{۱۸} و بعد نتیجه می‌گیرد که در این آیتی

۱۶- سوره فاطر - آیه ۴۳

۱۷- سوره ابراهیم - آیه ۴۴

۱۸- از آن‌جا که پرنده را دستگاہها و اندام پروازی خودش نگهداشته است، نسبت‌دادنش به خدا جز این نمی‌تواند باشد که پرواز پرنده در آسمان، از طریق همان سنتها و قوانین و وسایل انجام می‌شود.

است، اگر فکر کنید؛ نشانه‌ی است برای ایمان‌آوردگان، برای تفکرکنندگان،
برای حق‌جویان و ۱۹۰۰۰

قرآن در مورد مصنوعات بشر هم به همین ترتیب صحبت می‌کند:

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا»^{۲۰}

«خداوند خانه‌های شما را برایتان آرامشگاه قرار داد».

معلوم است که خانه را خودمان ساخته‌ایم، پس بایستی نفس این نهاد، نفس خود این پدیده مورد نظر باشد. خلاصه این را می‌خواهم نتیجه بگیرم که هر واقعیتی، هر عین خارج از ذهنی و از این هم عامتر، هر پدیده واقعی، یک آیت یا یک کلمه‌ی است از خدا. به این ترتیب کلمات خدا خیلی زیاد است، یعنی مجموعه پدیده‌هایی که در جهان هست. چنان‌که خود قرآن هم در سوره لقمان می‌گوید:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^{۲۱}

«برای خداست آنچه در آسمان و زمین است، به‌درستی که او غنی و ستوده است. اگر هرچه درخت روی زمین است، تبدیل به قلم شود؛ و بعد دریاها به‌مثابه مرکب، به کمکش آید، هفت دریا (عدد هفت نشانه تکثیر و مبالغه) هم بیاید، کلمات و آیات خدا پایانی ندارد و این فوق‌العاده زیاد است. به‌درستی که خدا عزیز حکیم است».

یعنی همین که به زبان ساده می‌گوییم که جهان مجموعه بی‌نهایت پدیده است، خیلی خیلی زیاد! بنابراین، با این مقدمه که هر چیزی یک کلمه یا یک آیه است، برای درک مفهوم «ناسخ و منسوخ» آیه ۱۰۶ سوره بقره را می‌خوانیم:

۱۹- سوره نحل - آیه ۷۹

۲۰- سوره نحل - آیه ۸۰

۲۱- سوره لقمان - آیه ۲۶ و ۲۷

«مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

«آن چه از آیه و پدیده‌هایی که نسخ می‌کنیم یا فراموشش می‌کنیم، بهترش یا نظیرش را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیزی تواناست؟»

مفهوم این آیه^{۲۲} یعنی مفهوم ناسخ و منسوخ، اصولاً بیان همین گذار مداوم از کهنه به نو یا پیچیده‌شوندگی دائمی روند تکامل، در همه قلمروهای جهان - چه طبیعت و چه جامعه - می‌باشد. یعنی صورتی را بردن و صورتی را آوردن، که از آن هم برتر و متکامل‌تر است. برای این که مستندتر باشد، تفسیر این آیه را از پدر طالقانی می‌خوانیم:

«نسخ در اصطلاح، برداشتن صورتی است از محل اول خود و قرار دادن در جای مناسب دیگر یا گذاردن صورت دیگری به جای آن...»

.....

چون هر آیه کوچک و بزرگ، تکوینی و تشریحی را از کتاب هستی و قانونی، یا از ذهنها و خاطرها «اونسها»، برداریم، برتر و گزیده‌تر از آن را می‌آوریم: «نأت بخیر منها».

پس تفسیر پدر این است که هر پدیده‌یی را - چه به لحاظ طبیعی و چه به لحاظ اجتماعی - برداریم یا از خاطره‌ها محو کنیم، برتر و برگزیده‌تر از آن را می‌آوریم.

«ناسخ باید از هر جهت برتر از منسوخ یا از جهتی برتر و از جهتی مانند آن باشد، "او مثلها". اگر ناسخ و منسوخ مثلاً از جهت ظاهر و نظر سطحی همانند باشند، درواقع ناسخ باید کاملتر و برتر از منسوخ باشد یا از جهت واقع و مصلحت مانند هم هستند، ولی از جهت ظاهر و شرایط، ناسخ مناسب‌تر و برتر می‌باشد»^{۲۳}

یعنی به‌رغم این که به‌نظر برسد پدیده جدیدی که در صحنه تکامل آمده

۲۲- صرفنظر از شأن نزول اجتماعی خاص آیه در زمانی که نازل شده و فعلاً کاری به آن نداریم.

۲۳- پرتوی از قرآن تفسیر ارزنده پدر طالقانی - جلد اول، صفحه ۲۶۱

است، علی‌الظاهر مشابه پدیده قبلی باشد - مثلاً یک جانور جدید - باز در باطن، اینها تفاوت‌هایی با هم دارند.

منظور پدر این است که اگر هم فی‌الواقع از جهت نفس شکل و سازماندهی شبیه هستند، به‌هرحال پدیده ناسخ، نوتر و پیچیده‌تر است و یک نوع برتری خواهد داشت. در غیر این صورت - نتیجه‌گیری می‌کند - هرچه باشد، نباید ناسخ و منسوخ از همه جهت، مانند هم باشند:

«و گرنه نسخ بدون علت وداعی، با حکمت درست در نمی‌آید».

با حکمت خدا درست در نمی‌آید که پدیده‌یی برود - حالا ممکن است، یک موجود یا جانور یا یک نظام اجتماعی باشد - و پدیده دیگری، دقیقاً مشابه همین بیاید. چند سطر بعد:

«آن فضل و قدرت و تدبیر نامحدود، پیوسته جوهر عالم را پیش می‌برد. این پیشرفت و تکامل جوهری در صفحه ماده، مانند تخته سیاه، نقوشی رسم و محو می‌کند تا نقش بهتر که اثر تکامل جوهر است، پدید آرد. همین صفات ملک و قدرت خداوندی است که در مظاهر تغییر رسوم و عادات بشری و نسخ بعضی شرایع آسمانی ظهور می‌نماید».

حتی در ادیان، به‌جای یهودیت، ابتدا مسیحیت و بعد اسلام ظهور می‌کند:

«پس^{۲۴} توقف در تکامل و حرکت جوهری و تحدید تغییر صوری آیات^{۲۵} وجود و شریعت^{۲۶}، توقف و تحدید صفات و ذات است. «تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا»

ملاحظه می‌کنید که چه تفسیر پویا و انقلابی است از ناسخ و منسوخ! این همان داستان تکامل است. جاهای دیگر قرآن هم هست، به‌خصوص جاهایی که این مطلب شمول اجتماعی دارد، بسیار واضح‌تر بیان شده است. از جمله در آیه ۱۰۱ سوره نحل:

۲۴- این نکته مهم است.

۲۵- منظور همان خلق الساعه و ثبات و امثال اینهاست، که صحبتش را کردیم: فیکسیسم یا ثبات انواع.

۲۶- چه طبیعت و چه جامعه

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

«وقتی تبدیل می‌کنیم، بسیار هم تبدیل می‌کنیم، آیه‌یی را به جای آیه دیگر، یکی را جانشین آن یکی^{۲۷}، و خدا آگاهترین است که منطبق با اوضاع و احوال چه کار می‌کند، آنها داد و فریادشان بلند می‌شود که دروغ گفتی، متناقض گفتی، این‌جا این‌طوری گفتی، آن‌جا آن‌طوری گفتی. ولی اینها اکثراً نمی‌فهمند؛ آگاهی، دانش، شعور و شناخت ندارند که قضیه چه بود، چرا آن‌جا چنان بود و حالا این‌چنین است».

همان‌طور که در تفسیر پدر دیدیم، تردید در آن تکامل، صور یک نوع تردید در صفات خود ذات است. برای چه؟ برای این که باز بالصراحه در قرآن داریم که:

«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^{۲۸}

«هر روزی - در هر مرحله‌یی - خدا در یک شأنی است. (دست‌اندرکار یک چیزی است، تکامل متوقف نمی‌شود)».

این بدل کردن و به اصطلاح جانشین‌سازی در همه‌جا و همه قلمروها است، به‌عنوان مثال: در آخر سوره محمد، پس از بیان یکسری قانونمندیهای اجتماعی و تاریخی و محکوم کردن تسلیم‌طلبی، سازشکاری و کوتاه‌آمدنهای ضداصولی، به استقامت، پایداری، فداکاری و ایثار دعوت می‌کند و در آخر این‌طور جمع می‌زند که:

«هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُفِّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»^{۲۹}

حالا شما ببینید که خوانده می‌شوید، دعوت می‌شوید به این که انفاق کنید، فداکاری کنید، در راه خدا بگذرید از خودتان. فردی از شما که در این مسیر بخل می‌ورزد و نمی‌آید، کسی که دریغ می‌ورزد، درحقیقت از خودش دریغ ورزیده است،

۲۷- حتی در دستوراتی که پیامبر می‌داد و بعد که یک چیزی را که با شرایط متناسب‌تر و به‌رحال برتر و گزیده‌تر است، می‌آورد.

۲۸- سوره الرحمن - آیه ۲۹

۲۹- سوره محمد - آیه ۳۸

بخل نسبت به نفس خودش است، نسبت به تکامل خودش است. چرا که خدا غنی است؛ شما باید که نیازمندید، شما باید که فقیر تکاملید، فقیر استغنا هستید. قانونمندیها سر جایش هست، اگر شما پشت کنید به راه، شما بگذارید و بروید، به هر حال چون راه جبری است با تمام سوابق میلیاردها ساله‌اش؛ گروهی را به جای شما جانشین و بدل می‌کند، (به هر حال تکامل باید جلو برود) که دیگر آنها مثل شما نیستند، آنها مثل شما جا نمی‌زنند، آنها خطرات راه را می‌پذیرند.

چون راه به اصطلاح زیربنایش جبری است، بایستی طی شود. کدام قدرت و کدام نیرویی هست که بتواند جلوی آزادی خلقی را بگیرد و جلوی پیشرفت اجتماعی را سد کند؟^{۳۰}

۳. مرحله‌ی بودن جریان تکامل و ابعاد آن

● مراحل کیفی عظیم جریان تکامل

می‌خواهیم ببینیم در طی این ۱۰ تا ۱۵ میلیارد سال که از ابر نخستین حرکت کرده‌ایم، چه مراحل را طی کرده‌ایم. ما روند تغییرات تدریجی از کهنه به نو را دیدیم. می‌دانیم که این تغییرات، در ابتدا تدریجی است و به اصطلاح کمی است؛ ولی بعد در سر فصلهای مشخص با جهش، به گونه‌ی ناگهانی و با انقلاب، کیفیت نوینی خلق می‌شود. یعنی پدیده قبلی کنار گذاشته می‌شود و پدیده نو به جایش می‌آید (چه در تکامل معدنی، چه در تکامل آلی، چه در تکامل بیولوژیک و چه در تکامل اجتماعی که ما در بطنش هستیم).

به عنوان مثال، طی هزاران جهش در ماهیها، اندامهایی به جای «برانش» خلق می‌شوند، یا رشد می‌کنند، تا ماهیها بتوانند نه تنها در آب، بلکه در خشکی هم تنفس کنند. هر کدام از اینها یک جهش مهم است. تازه بعد از کل تغییرات تدریجی، باز خود این جهشها وقتی جمع می‌شوند، یک جهش بزرگتر را به وجود می‌آورند و در اثر آن، مثلاً

۳۰- در مورد ناسخ و منسوخ، برای مطالعه بیشتر به کتاب «چگونه قرآن پیام‌رسانیم» جلد ۲ (دینامیسم قرآن)، صفحه ۵۳ تا ۵۷ مراجعه کنید.

ذو حیاتی مثل قورباغه می‌تواند از آب بیرون بیاید. همین‌طور جهش در جهش و...
بعد به جایی می‌رسیم که همین جهشها روی هم جمع می‌شوند و به تدریج
و در یک غایت و سرمنزلی، یک جهش بسیار عظیم‌تر می‌کنند و آن وقت
مرحله‌یی جدید پیش می‌آید. هم‌چنان که مثال زدیم؛ از هیدروژن به هلیوم
رسیدیم و بعد کربن و بقیه عناصر. و در تکامل معدنی، همه اینها جمع می‌شود،
و بالاخره وقتی به اورانیوم و عناصر سنگین‌تر رسیدیم، آن‌جا تمام می‌شود. بعد
فاز تکامل اساساً عوض می‌شود. دیگر تکامل معدنی نیست، و از این پس مرحله
تکامل آلی شروع می‌شود. بعد از تکامل آلی نیز مرحله تکامل بیولوژیک است،
که مرحله‌یی جدید است. هم‌چنان که وقتی نوبت به انسان می‌رسد، با دنیای
جدیدی روبه‌رو می‌شویم که از پیش نمی‌توان آن‌را حدس زد و تصور کرد. چون
کیفیت تکامل تغییر می‌کند؛ قانونمندیها، شکل و کیفیت حرکتها جدید هستند
و به اصطلاح خط عوض شده است.

«جهش» چیست؟

هنگامی که حرکت در هر پدیده تغییر ایجاد می‌کند، در پروسه، تغییرات کمی
بر روی هم انباشته شده، در نقطه‌یی تبدیل به یک تغییر کیفی در پدیده می‌گردند.
به این تغییر کیفی، جهش گفته می‌شود. از آن‌جا که حرکت و تغییر در تمامی
پدیده‌های مادی، بی‌وقفه ادامه دارد، باز هم جهشهای نوینی در پدیده خلق
می‌گردد. جهش و تغییر کیفی باعث می‌گردد، پدیده تغییر جنس داده، وارد فاز و
مرحله‌یی نوین گردد.

در داستان تکامل نیز جهشها پیایی بر مرکب تکامل تازیانة فرود آورده، آن‌را
به جلو پرتاب کرده‌اند. در این مسیر، کمیته‌ها پیایی بر روی هم انباشته شده، تبدیل
به جهشهای کیفی شده‌اند. جهشهایی که در نقاطی سرفصلی، فاز و مرحله نوینی
آفریدند. بر این پایه، ساختمان هستی و روند تکامل را می‌توان به بخشها، مراحل

و فازهای کیفی مشخصی تقسیم کرد:

- ۱- مرحله تکامل معدنی
- ۲- مرحله تکامل آلی
- ۳- مرحله تکامل زیستی یا بیولوژیک
- ۴- مرحله تکامل اجتماعی

بنابراین هنگامی که صحبت از مراحل کیفی عظیم جریان تکامل می‌کنیم، به معنی بزرگترین قدمها و بزرگترین تغییرات یا تغییرات اساسی است که طی این ۱۰ تا ۱۵ میلیارد سال رخ داده و دنیاهاى جدید یا کیفیات نوین و مراحل کیفی مهمی به وجود آمده است.

پس ملاحظه می‌کنید که با بزرگترین گامها و بزرگترین قدمهای آفرینش کار داریم. همان قدمهایی که در قرآن هم خوانده‌ایم، که خدا آسمانها و زمین را در شش روز آفرید.^{۳۱} البته نه به معنای روز ۱۲ ساعته یا شبانه‌روز ۲۴ ساعته، بلکه یک مرحله و یک گاه. هم‌چنان که الان هم بعضی از دانشمندان که تکوین حیات را مطالعه می‌کنند، از این تعبیرات استفاده می‌کنند. مثلاً دانشمندی به نام «پل وایز» که مقاله‌ی به‌نام «هفت‌گانه تکوین حیات»^{۳۲} نوشته است و هفت دوره یا هفت مرحله برای تکوین حیات قائل شده است. همان‌طور که در ادیان توحیدی^{۳۳} نیز می‌توان این سرخی را دنبال کرد که گامهای بزرگ تکامل را شماره می‌کردند. همان شش روز را که در قرآن هست، در تورات هم صرفنظر از تحریفاتی که شده، می‌توانیم ملاحظه کنیم. اجازه دهید نمونه‌ی از تورات را بخوانیم:^{۳۴} «سفر پیدایش باب اول:

در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید،* و زمین تهی و بایر بود و تاریکی

۳۱- سوره هود آیه ۷: «... وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...»

۳۲- کتاب «آیا به‌راستی انسان زاده می‌موند است؟» از دکتر محمود بهزاد

۳۳- اگرچه کتابهای بعضی از این ادیان دست کاری شده، ولی فعلاً به آن کاری نداریم.

۳۴- متن را بدون تفسیر می‌خوانم، با تذکری که قبلاً دادیم، تفسیرش بماند برای بعد.

بر روی لجه^{۳۵}، و روح خدا سطح آب^{۳۶} را فرو گرفت،* و خدا گفت که روشنایی بشود و روشنایی شد. و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت،* خدا روشنایی را، روز نامید و تاریکی را شب. و شام بود و صبح بود. روزی اول.^{۳۷}

و خدا گفت فلکی باشد در میان آبها و آنها را از آنها جدا کند،* و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد و چنین شد، و خدا فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح بود روزی دوم.*

و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یک جا جمع شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شد* و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آنها را دریا نامید و خدا دید که نیکوست* و خدا گفت که زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیابورد و درخت و میوه‌یی که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین، و چنین شد* و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن موافق جنس خود باشد، و خدا دید که نیکوست* و شام بود و صبح بود روزی سوم.*

و خدا گفت نیرها در طرف آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زبانها و روزها و سالها باشند.* و نیرها در فلک آسمان باشند تا به زمین روشنایی دهند و چنین شد* و خدا دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا به زمین روشنایی دهند* و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشنایی را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست* و شام بود و صبح بود و روزی چهارم.*

و خدا گفت آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.* پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آنها موافق اجناس آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها (هم جنس آنها) و خدا دید که نیکوست* و خدا آنها را برکت داد و گفت بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین

۳۵- آبیگر یا آبیگرمانند

۳۶- در مورد اصطلاح آب بعداً صحبت خواهیم کرد.

۳۷- تا این جا را یک روز نام می‌گذارد (البته معنی روز را قبلاً گفتیم)

کثیر بشوند.* و شام بود و صبح بود روزی پنجم.*
 خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهائتم و حشرات و حیوانات زمین و اجناس آنها و چنین شد.* پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها ساخت و بهائتم را به اجناس آنها و خدا دید که نیکوست* و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق و شبیه ما بسازید تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائتم و تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.* پس خدا آدم را به صورت خود آفرید و او را به صورت خدا آفرید و ایشان را نر و ماده آفرید* و خدا ایشان را برکت داد و خدا به ایشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آنها تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند حکومت کنید* و خدا گفت همانا همه علفهای تخم‌داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم‌دار است به شما دادم تا برای شما خوراک باشد* و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک دادم و چنین شد* و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود و روز ششم*.
 منظور از تذکری که اول دادم، صرفنظر از درجه اصالت، این است که این خط به‌هر حال وجود داشته است. البته واضح است که منظور از اصطلاح «روز» چیست؛ در خود قرآن واضح‌تر می‌بینیم، از سوره هود می‌خوانیم:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»^{۳۸} «خدا آسمانها و زمین را در شش مرحله آفرید و عرشش^{۳۹} بر آب بود، یعنی تختش و جایگاه سلطه‌اش ابتدا روی آب بود»

گامهای بزرگ تکامل را بررسی می‌کنیم، مطابق توضیحات قبلی، می‌دانیم که هیچ توضیحی برای نشان دادن بی‌شکلی، رساتر از آب نیست. این‌جا صحبت از این است که ماده خام اولیه که روی آن کار شد، آب بود. این «ماء» و «آبی»

۳۸- سوره هود آیه ۷

۳۹- البته فعلا به معنای عرش کاری نداریم.

که در این جا هم صحبتش را کردیم، دقیقاً نه آبی مرکب از اکسیژن و هیدروژن، بلکه همان ماده بی شکل و در عین حال شکل پذیر اولیه است که به زبان قابل فهم آن روز، آب گفته شده است.

به معنی «یوم» هم در آیه ۴۷ سوره حج، اشاره شده است:

«وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»

«روزهای خدا پیش روزهای شما هر کدامشان مثلاً هزار سال است (هزار عدد تکثیر و مبالغه است)».

بنابراین ما در این جا دنبال مراحل کیفی عظیم جریان تکامل هستیم؛ همان روزهای بلند یا گامهای بلند.

مطلبی که برایمان مهم است، این است که با شناختن هر مرحله - یا هر دنیا - قوانین و ترتیب حرکتش را هم بشناسیم. مثلاً الان ما در دوره تکامل اجتماعی هستیم، انسان اجتماعی در نوک پیکان تکامل قرار گرفته و نقش عمده را در حرکت تکاملی بازی می کند. ببینیم دانشمندان درباره این مراحل چه می گویند. پارین در این مورد می گوید:

«ما می توانیم مراحل مهم زیر را در مورد این تکامل، از لحظه تشکیل زمین تا امروز، مورد توجه قرار دهیم. روی سیاره ما در مدت میلیاردها سال اول موجودیتش، حیاتی وجود نداشت و همه پروسه ها که بر آن رخ می داد، فقط تابع قوانین فیزیک و شیمی بود. این مرحله تکامل را می توان مرحله غیرآلی یا «بی زیست خاست» تلقی نمود. سپس حیات روی زمین پدید آمد و مرحله جدید و حیاتی تکامل تدریجی آغاز شد. در این مرحله، قوانین جدید حیاتی بر قوانین کهن فیزیک و شیمی افزوده شدند. قوانین جدید تفوق یافته و در پیشرفت تکامل جانداران اهمیتی روزافزون کسب نمودند. اوج توفیق این مرحله، پدید آمدن انسان بود که آغاز مرحله سوم تا مرحله تکامل اجتماعی را مژده داد. در این هنگام^{۴۰} حتی قوانین زیست شناسی از موقعیت مقدم خود رانده شدند و در

۴۰- هنگامی که انسان پا به صحنه می گذارد

پیشرفت بعدی، قوانین تکامل جامعه بشری، حائز نقش عمده شدند».^{۴۱}

اکنون آن قوانینی که در بالا قرار دارند، قوانین تکامل اجتماعی هستند؛ همان تکاملی که ما همه درگیر مبارزات و کش و قوس‌هایش هستیم. البته در حرکت تکاملی به مرحله‌ی برمی‌خوریم که بسیار مهم است. قبلاً توضیح دادیم که جهشها چگونه روی هم انباشته می‌شوند و بالاخره جهشهای بزرگتر - همان جهشهایی که گفتیم یک دنیای جدید ایجاد می‌کنند - را به‌وجود می‌آورند. مثلاً در تکامل حیات دیدیم از ماهیها، دوزیستان، خزندگان، پرندگان و سرانجام پستانداران عالی به‌وجود می‌آیند، تا به انسان می‌رسیم. این‌جا دیگر یک دنیای جدید است، تکامل بیولوژیک یا زیست‌شناسانه تمام شده، به بن‌بست رسیده و جهان جدیدی، با قانونمندیهای جدید رو کرده است. اجازه بدهید، چون مطلب خیلی مهم است، باز از کتاب اپارین بخوانم:

«جوهر رشد بیولوژیک عبارت از این حقیقت است که تغییرات کوچک متابولیسم که در جریان نمو ارگانیسم صورت می‌گیرند، همیشه سرانجام به نوعی انفصال، لکن به تجدید مدل قابل ملاحظه بخشهای مختلف شبکه عمومی متابولیسم منجر می‌شود».

این همان جهشهای کوچک است که به آنها اشاره کردیم. در مقیاس خودش، تغییر خیلی بزرگی است؛ اجزا و اندام زیادتر می‌شوند و در عین حال به سمت یک مدل بالاتر و کاراتر در حرکت هستند. همین‌جا یک نتیجه بگیریم:

اگر جهش را حذف کنیم، یعنی اگر از جریان تکامل، انقلاب را حذف کنیم، جز تغییرات کوچک چه خواهد ماند؟ پس، انقلاب، منطق تکامل است. بگذار اصلاح‌طلبان هرچه می‌خواهند ما را به عنوان افراطی لعنت کنند، ولی ما امروز آگاهییم که بدون انقلاب و بدون جهش، چیزی که باقی خواهد ماند، جز یک سلسله تغییرات جزئی و سرانجام لوث و مبتذل^{۴۲} نخواهد بود.

۴۱- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» صفحه ۹۷

۴۲- در فرهنگ علمی، اولوسیونیزم مبتذل

پس این‌هم، یکی از مهمترین منطقی‌های تکامل است، که در گذشته ما زیاد تجربه کرده‌ایم: روشهای محضاً اصلاح طلبانه، به جای این که خانه دیکتاتوری و ظلم و ستم را از بنیاد ویران کند، درهم بریزد و درهم بکوبد، فقط به سفیدکاری و تعمیرات جزئی قناعت کرده است.

آیا اصلاح طلبی (رفرمیسم) با سنت خدشه‌ناپذیر تکامل سازگار است؟ هرگز! چرا که پس از آماده‌شدن شرایط، تنها با یک انقلاب بنیادین خواهیم توانست اساساً به اسارتها خاتمه دهیم و ریشه‌های استبداد، استعمار و استثمار را درهم کوبیده و جلوتر برویم. هم‌چنین در آغاز تحقق تاریخ واقعی انسان، یعنی در زمان محو هرگونه ظلم و استثمار؛ در آن جا هم یک انقلاب بزرگ لازم است تا دنیای جدیدی را که تاریخ آستن آن بوده، متولد کند، انقلابی که در فرهنگ تشیع آن را به مهدی قائم تفسیر می‌کنیم^{۴۳} و البته ما به آن اعتقاد داریم.

اگر قرار باشد که طبقات و استثمار همین‌طور باقی بماند، یا شما بخواهید ذره‌ذره و تدریجی آن را برداشته و سرانجام ضربه قاطع را وارد نکنید، به‌جایی راه نخواهید برد؛ در آن صورت، چطور ما از جامعه بدون طبقات می‌توانیم صحبت کنیم؟...

● محدودیت مراحل کیفی تکامل و ارتقای آنها به جهانهای جدید

این مسأله، یعنی محدودیت فازها و مراحل، اگرچه در اشاره‌هایی که تا به حال کرده‌ایم، وجود داشت؛ ولی آن قدر مهم است که حتماً بایستی به‌طور جداگانه هم، به آن توجه کنیم.

جهشها در هیچ مرحله بی‌نهایت نیستند، گویی آنها سرمنزل و مقصد مشخصی دارند.

هر مرحله از تکامل، سوار بر مرکبی تیزپا به پیش می‌تازد. مرکبی که هر گامش، جهشی بر دامنه کوه هستی، رو به قله است. مرکب تکامل پیاپی گام

۴۳- برای آشنایی بیشتر به «پیام تبریک مجاهدین خلق ایران به تمام رنجبران و زحمتکشان و تشریح فلسفه وجودی امام قائم(عج)» و هم‌چنین به کتاب «فلسفه امام زمان» مراجعه شود.

برداشته، می تازد. جهش در جهش.

اما هر مرحله از تکامل، آغازی دارد و پایانی. مرحله یی نیست که تا بی نهایت به درازا بکشد.

برای نمونه، در تکامل معدنی، ساده ترین عنصر، هیدروژن، پس از کشاکشهای بسیار، با افزوده شدن یک الکترون به مدارش، تبدیل به هلیوم می گردد. سپس هلیوم در گذر از کنش و واکنشهای بسیار، کربن را خلق می کند. روندی که تا سنگین ترین و پیچیده ترین عناصر، مانند اورانیوم ادامه می یابد.

اما پس از پیدایی عناصر سنگین، دیگر این گونه نیست که آن عناصر نیز، با افزودن الکترونی به مدار خود، عنصر جدید و پیچیده تر را بیافرینند. آنها دیگر توان سنگین تر و پیچیده تر شدن ندارند. از این رو، پیدایی اورانیوم و عناصر سنگین، نشان از خط پایان تکامل معدنی است. در این جا، جاده تکامل معدنی، به تابلوی بن بست می رسد.

اما مرکب تکامل راه خود را به جلو ادامه می دهد. جهشی بزرگ، که حاصل جمع شدن جهشهای پیشین بر روی هم است، به ناگهان رخ داده، مرحله جدید تکامل پدیدار می گردد.

تکامل زیستی یا بیولوژیک!

در فرایندی تکاملی، از دل زنجیره‌های منظم مولکولی «کوآسروات»ها پدیدار می گردند. نخستین اشکالی که علائم زندگی در آنها وجود دارد. آنها، تابلوی آغازینِ مرحله تکامل زیستی یا بیولوژیک هستند.

در تکامل بیولوژیک هم موقعی که به انسان می‌رسیم، دیگر با جهش بیولوژیک روبه‌رو نیستیم، که برای انسان مثلاً اندام جدیدی ایجاد شود یا ریخت و قیافه اش کلاً فرق کند و به سیمای دیگری در بیاید. فاز محدود است، مثل این که سرآمد مشخصی دارد، تکامل بیولوژیک و زیست‌شناسانه، در این جا تمام می‌شود و مرحله جدیدی آغاز می‌گردد.

یعنی از انسان به بعد، دیگر با تکامل اندامی، ارگانیک و عضوی روبه‌رو نیستیم؛ و وارد مرحله جدید تکامل اجتماعی و فرهنگی می‌شویم. دیگر تکامل ما در این‌که مثلاً دستان دارای شش انگشت شود، نیست؛ بلکه در تکامل کارکردهای ویژه انسانی و اجتماعی می‌باشد که در بحث «انسان» به آن خواهیم رسید.

در این‌جا مسأله بسیار مهمی هست که لازم است به آن اشاره شود. محدودیت فازها، چنان است که گویی هر مرحله تکامل، سرآمد و اجل معینی (اجل مسمی) دارد و زمینه‌یی می‌سازد تا مرحله بعدی بتواند بر روی آن بنا شود و... این مطلبی بس شگفت‌انگیز و مبین نشانه روی جهش‌هاست. گویی^{۴۴} رسالتی به‌عهده عصر معدنی، یا عصر گیاهی یا حیوانی بوده است. برای این‌که عصر انسانی یا عصر اجتماعی فرا برسد، نوآوری در آن زمینه ختم می‌شود، ولی در زمینه‌یی دیگر و عصری دیگر ادامه می‌یابد. اصلاً به جهان جدیدی بالغ می‌گردد.

پایان هر عصری، آغاز یک عصر جدید است، که گویی عصر قبلی، عصر بعدی را هدف داشته و حالا بارش را زمین می‌گذارد و تمام می‌شود؛ و این آن‌قدر شگفت‌انگیز انجام می‌شود که اگر ما در عصر قبلی باشیم، امکان ندارد عصر جدید و عصر بعدی را حدس بزنیم^{۴۵}. هم‌چون جنینی که اصلاً از منزلگاه بعدیش خبر ندارد که کجا خواهد بود و با کی سروکار خواهد داشت. ولی نه! مطلب را خیلی ساده کردیم، خیلی خیلی مهمتر از این! اصلاً نه می‌شود دانست و نه می‌شود فهمید! چون نشانه‌های عناصر «فهمیدن و دانستن» در کار نیست. مغز انسان، به‌عنوان پیچیده‌ترین محصول تکامل، توان تجزیه، تحلیل و واکاوی رابطه‌ها و پدیده‌ها را دارد. هم‌چنین انسان می‌تواند، سوار بر بال تخیل، پرواز کند. اما تمامی رؤیاهای تخیلها و پدیده‌های ذهنی که مغز انسان آنها را می‌سازد، برگرفته از داده‌های قبلی جهان در ذهن انسان است.

۴۴- چون هنوز نتیجه‌گیری نکرده‌ایم، لغت «گویی» را به‌کار می‌بریم.

۴۵- این مثال البته با مسامحه به‌کار برده شده است.

از این رو، انسان نمی‌تواند مراحل بعدی تکامل که هنوز پدیدار نشده‌اند را، فهم کرده، آنها را بشناسد. چرا که روند تکامل از ابر اولیه تا به امروز، نشان داده که هر مرحله جدید تکامل، دارای قانونمندیها و پارامترهایی است که هیچ کدام در مرحله پیشین وجود نداشته‌اند.

برای نمونه، اگر در یک فرض ذهنی، ما در مرحله تکامل معدنی بودیم، نمی‌توانستیم مرحله بعدی را فهم کرده، آن را بشناسیم. چرا که در مرحله تکامل معدنی، قوانین فیزیک و شیمی حاکم هستند؛ اما در مرحله بعد، مرحله تکامل زیستی، قوانین زیست‌شناسی حاکم هستند. قوانینی که سراپا با قانونمندیهای فیزیک و شیمی، متفاوت است.

همین طور اگر ما در مرحله تکامل زیست‌شناسی بودیم، نمی‌توانستیم نشانه‌ئی از مرحله بعد، تکامل اجتماعی را فهم کرده، آن را بشناسیم.

این درحالیست که تکامل، مرحله به مرحله پیش می‌رود. چنین می‌نماید که دوران، فاز و عصر قبلی دیگر رسالتش تمام شده و به‌طور فرعی به حیات خودش ادامه می‌دهد و دیگر تعیین‌کننده و مسلط و نوک پیکان نیست. اگر هم تغییر کند، تغییراتش خیلی کند خواهد بود. اجازه دهید از صفحه ۹۸ کتاب اپارین بخوانم:

«مشکل بتوان وجود تغییر برجسته‌یی را از زمان ارسطو به بعد در نوع انسان تصور کرد. اما فقط در طی چند سال اخیر است که انسان اقتداری غیرقابل تصور بر محیط خود یافته است.»

«او می‌تواند زمین را تندتر از هر گوزنی ببیماید، بهتر از هر ماهی در زیر آب شنا کند و در هوا به طرز بی‌مانندی تندتر و بیشتر از هر پرنده‌یی، پرواز نماید. اما این امر بدین علت نیست که انسان بال‌پرندگان یا باله و آبشش ماهی درآورده است، اقتداری که انسان کسب کرده، نتیجه تکامل اجتماعی است نه بیولوژیک.»

در همین زمینه «ففر» مطلب را از زاویه دیگری بررسی می‌کند: ۴۶

«ژنهای ما مانند ژن دیگر جانداران تعلیم نمی‌پذیرند. در نتیجه فراگیری، تغییر مستقیمی در آنها پدید نمی‌آید. چیزهایی که فرامی‌گیریم، از طریق ژن‌هایمان به نسل بعد از خود منتقل نمی‌کنیم.^{۴۷} آنها به همان شیوه کهن و با همان صحت و عینیت قدیم تکثیر یافته‌اند. کار اساسی آنها با وجود تمام دانشی که ما اندوخته‌ایم، با وجود همه تئوریه‌ها و ماشینها و سنتی که طی قرون به‌وجود آمده و از میان رفته‌اند، به‌هیچ‌وجه تغییری پیدا نکرده است. اما ژنهای ما به‌دست و مغزی شکل بخشیده‌اند که برای ما تکامل مستقل را، تا حدی میسر ساخته است، ما دارای تکامل فوق‌ژنتیک یا تکامل فرهنگی و اجتماعی هستیم».

این اصطلاح «فوق ژنتیک» مهم است، تکامل ما ژنتیک نیست.

آیا زمینه‌چینیهای قبلی به‌خاطر این بود که سرانجام، تکامل معدنی یا ژنتیکی تبدیل به تکامل اجتماعی شود؟ آیا موکب انسان در راه بود؟!...

اجازه بدهید در این‌جا بحثمان فقط سؤال را طرح کنیم و بگذریم، ولی آن‌چه مسلم است، از قبل همین تکامل اجتماعی و فرهنگی، از قبل دستاوردهای مغزمان و دستمان است که همه‌جا را تسخیر می‌کنیم. قرآن در سوره لقمان آیه ۲۰ می‌گوید:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

«آیا ندیدید که خدا تسخیر کرد، مسخر کرد برای شما هر آن‌چه که در آسمان و زمین است؟ (گویا از روز اول چنین قرار بوده است)».

چرا؟ مگر انسان صاحب چه چیزی شد، که تا به حال نبود؟ بله! در معادله تکامل، پارامتر جدیدی داخل شده که همان قصد و غرض انسان است، انسان صاحب اراده و اجتماعی.

البته همه می‌دانیم که تحقق مدراج بالاتر و درجات بالاتر کمال اجتماعی،

۴۶- کتاب «از کهکشان تا انسان» جان ففر، صفحه ۳۱۷

۴۷- درحالی‌که در جریان تکامل جانوری ژنها تغییر می‌کردند و از این طریق در نسل جدید، اندامهای جدیدی خلق می‌شد.

تنها از طریق حل تضادها، مشکلات و مسائل و درگیریهای اجتماعی میسر است؛ یعنی با نفی نظامها و صورت‌بندیهای اجتماعی کهنه، ارتجاعی و استثمارگری! و این هم محتاج دخالت فعال آدمی است، آدمی که از روی قصد و غرض به‌پا خاسته تا مبارزه کند. شگفتا!

از این پس، یعنی با حضور انسان، دیگر عنان تکامل به‌دست خودش سپرده می‌شود. با وجودی که زیربنای جبری تکامل - چه بخواهیم و چه نخواهیم - از طریق همین سنن اجتماعی کار خودشان را انجام خواهند داد، اما فرزند انسان، همین موجودی که عالیترین صور تکامل دنیای عینی و مادی است، و به درجه خود آگاهی رسیده است، حالا افسار تکامل را به‌دست گرفته، تا با سلاح اراده - که برقش در نوک پیکان تکامل هر چشمی را در وجود خیره می‌کند - سرنوشت خداگونه خود را بسازد. اینک ما سازندگان سرنوشت خودمان هستیم، حالا جانشین خدا، خودمان هستیم، و خودمان باید پیش ببریم. راستی اگر این حرفها درست باشد، عجب رسالت عظیمی به دوش ماست! می‌بینید، اگر این حرفها درست باشند، کم‌کم زندگی از هیچی و پوچی بیرون می‌آید...

اعم از این که بخواهیم یا نخواهیم، ما ادامه جریان پرتول و تفصیل ۱۰ تا ۱۵ میلیارد ساله‌ی هستیم، که باز هم رو به بالا عروج خواهد کرد. ولی این بار در دستهای ما! به کجا می‌رویم؟ کسی چه می‌داند؟! هستند عقایدی و کتابهایی نظیر قرآن که فرهنگشان، فرهنگ جانشینی و خلافت است، خداگونگی را وعده می‌دهند، اصلاً ملاقات با خدا را وعده می‌دهند!

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قَبِيهٖ»^{۴۸}

«ای انسان تو در این گشت و گذار پر از رنج، به‌سمت خدا می‌روی (فعالاً نپرسید خدا چیست)، پس با او تلاقی خواهی کرد»

یا به‌قول آن حدیث نبوی:

۴۸- سوره انشاق - آیه ۶

«خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»

«همه اشیا و موجودات را به سمت تو و تو را به سمت خودم آفریدم.»

هنوز هم نپرسید که معنی این کارها چیست، اول باید ببینیم داستان چیست. ولی در این تردیدی نیست که این خداگونگی بلاشک با امحای آن قیود ضد تکاملی اسیرکننده و بنده ساز، چه فردی و چه اجتماعی، میسر است. هم چنان که حیات برای این که خودش را حفظ کند، با عوامل ضدحیاتی می جنگید تا خودش را تحمیل کند - و دیدیم که کرد - ما هم همین طور.

همه مناسبات، روابط، نظرگاهها و دیدگاههای ارتجاعی را بایستی دور ریخت. آن تفکرات، شیوهها و سنتهایی که چه در فرد و چه در جامعه، راه را بر تکامل بسته اند و در رأسشان حق پوشان و ستمگران تاریخ قرار دارند. به قول قرآن:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»

«ضد حقیقتها و حق پوشانی که راه خدا، راه تکامل را سد کرده اند، قرار دارند.»^{۴۹}

این حق پوشان چه کسانی هستند؟ در تمام قرآن مشخص است، «ملاً و مترف»، صاحبان زور و زر، خودکامان سیاسی و اقتصادی، آنهایی که به ناحق حیات اقتصادی و سیاسی جامعه را قبضه کرده اند، و راه را بر انقلاب و تکامل بسته اند. این است ویژگی نوع انسان، مبارزه با قیود ضد تکاملی! موجودی که خودش، مسئول تکامل اجتماعی خویشتن است. ففر در این مورد می گوید:

«ما در میان تمام مخلوقات بی نظیریم. آن چه حیوانات دیگر می کنند، تقریباً سراسر متکی به ژنهای ارثی آنهاست. مثل ماشینهایی که برای یک هدف خاص ساخته شده اند، آنها نیز ممکن است ساختمان و نقش شگفت انگیزی برای بر آوردن آن هدف داشته باشند»^{۵۰} ولی نمی توانند کارشان را تغییر دهند یا هدفهای دیگری برای خویش معین سازند»^{۵۱}

۴۹- سوره محمد (ص) - آیه ۱

۵۰- به عنوان مثال، زنبور عسل به طور ارثی و ژنتیک خانه های بسیار قشنگی می سازند.

۵۱- کتاب «از کهکشان تا انسان»، جان ففر - صفحه ۳۱۷

هزاران سال است دانشمندان، با دیدی شگفت به کندوی زنبور عسل می‌نگرند. چرا که تک تک خانه‌های کندو، به صورت شش ضلعی‌هایی ساخته شده که اگر انسان بخواهد چنین اشکالی بسازد، نیاز به پیشرفته‌ترین و دقیقترین ابزار مهندسی دنیای امروز دارد. اما زنبور عسل، بدون هیچ وسیله‌ی، چنین اشکال دقیقی می‌سازد. به هر کجای زمین سفر کنیم که در آن جا کندوی زنبور وجود داشته باشد، همین دقت مهندسی را در شکل تک تک خانه‌های کندو، می‌یابیم. اگر در جاده‌ی زمان نیز، سفری به گذشته داشته باشیم، باز شاهد همین خانه‌های دقیق شش ضلعی هستیم. زنبور عسل، از ابتدای پیدایی در تکامل، تا به امروز و تا به آینده، بدون ذره‌ای تغییر، چنین خانه‌های دقیقی می‌سازد.

آیا زنبورها برای ساختن چنین اشکال دقیق مهندسی، آموزشی دیده‌اند؟ خیر. آنچه آنها را به ساختن چنین اشکال مهندسی رهنمون می‌سازد، توانایی سپرده شده در ژنهای آنهاست. ژنهایی که، بدون کوچکترین تغییر به نسلهای آینده زنبورها، این توانایی را می‌سپارند.

یعنی حیوانات در تکامل و تطور خود کوچکترین دخالتی ندارند، ولی انسان چطور؟ آری، در معادله تکاملی، عنصر تازه دیگری داخل شده است. این عنصر، قصد و غرض آدمی است، آگاهی، فهم، اراده و شعور، هرچه بنامید، آری، ما قدرت و اراده مبارزه و جنگیدن داریم. اگر قرار نبود که تغییر بدهیم، پس چرا تغییرگر آفریده شده‌ایم؟ بنابراین، تغییر و انقلاب در سرنوشت انسان نوشته شده، اما در این جا سؤال و موضوع جدیدی مطرح می‌شود:

● آیا محدودیت فازهای تکاملی نشان از محدودیت کل دنیای مادی ندارد؟

دیدیم که هر مرحله تکاملی، پایانی داشت، سرفصلی داشت یا به اصطلاح اجل مسمایی داشت؛ محدودیت بود. تکامل حیاتی نمی‌توانست الی غیرالهیایه ادامه داشته باشد. در جایی

ایستاد، دیگر به بن بست رسید. خروج از این دور و شکستن بن‌بست، با انسان محقق شد. دنیای جدیدی را نقش داد. تکامل در انسان به تکامل فرهنگی و اجتماعی تبدیل شد. این، نتیجه الزامی تغییرات کمی به کیفی است. جهش! و جهشی روی جهش و سرانجام جهشهای عظیم کیفی. حالا سؤال ما در این‌جا این است:

با توجه به این‌که تمام مسیر به مراحل و فازهایی محدود و تقسیم شده، آیا این‌که هر فاز محدود است، می‌تواند نشان از این باشد که کل مسیر هم محدود است؟ یا به عبارت ساده‌تر، جهان مادی محدود است و نامحدود نیست؟

می‌دانید که این مسأله به نتیجه‌گیری فلسفی مهمی منجر می‌شود که آیا جهان به تمامی مساوی است با ماده یا نه؟

چرا که اگر کسی بخواهد، می‌تواند روی این استدلال بایستد که تمام مسیر مرحله به مرحله است، هر مرحله هم محدود است، پس کل مراحل هم محدود است و به‌هرحال قابل شمارش.^{۵۲} معنای این استدلال، این خواهد بود که ماده نمی‌تواند بالذات ازلی و ابدی باشد، چرا؟ برای این‌که در هر لحظه از بودنش، در یک فاز مشخصی بوده است، فازی که محدود بوده، هر چند این فازها زیاد باشند، باز چون این فازها محدود است، کل جریان محدود خواهد بود.

آیا می‌توان چنین نتیجه‌یی را گرفت؟ البته قرار ما این بود که از این نوع استدلالها استفاده نکنیم. راههای بسیار روشن‌تری داریم، در این‌جا فقط سؤال را مطرح می‌کنیم و از آن می‌گذریم، اگرچه از این سؤالها باز زیاد به ذهن می‌زند، سؤال بعدی که این هم مهم است را مطرح می‌کنیم:

● آیا تکامل اجتماعی پایان خط است؟

تا این‌جا، شاهد جریان تکامل بودیم، تکاملی پس از تکامل دیگر، دنیایی و آن‌گاه دنیایی بعد از آن. اکنون ما در فاز و مرحله تکامل اجتماعی هستیم. ضمناً می‌دانیم جهان هم با سرعت، باز در حال تکامل است و در این مرحله هم نمی‌ایستد. شتاب آن‌هم،

۵۲- اگرچه این عدد بسیار بزرگ باشد.

چنانچه خواهیم دید، بیشتر شده است، از مرحله‌یی به مرحله دیگر. سؤال این است:
بعد از فاز تکامل اجتماعی، آیا تکامل دیگری هم خواهد بود یا دیگر دنیا به سر می‌رسد؟ آیا تکامل اجتماعی آخر خط است؟ آیا دیگر تکامل، بالاتر از این حدی ندارد؟ اگر امتدادی یا ادامه‌یی باشد، آن چه تکاملی است؟...

چون ما تکامل معدنی، حیاتی و حالا اجتماعی را مشاهده کرده‌ایم، و به اصطلاح خط جریان را می‌دانیم که اگر بعد از تغییرات کمی این مرحله، بعد از همه جهشها، حتی استثمار هم نفی می‌شود و... آیا باز تکاملی در کار است؟

آیا باز به هیأت و کیفیتی نوین بالغ خواهیم شد؟

وقتی همه ما ذره‌یی در آن ابر نخستین بودیم، یا بعد از آن وقتی که خاک بودیم و... چه کسی می‌توانست حدس بزند که الان در چه صورت و در چه هیأتی خواهیم بود؟ از این به بعد هم همین‌طور. آن موقع تصور حیات ناممکن بود، مشابه همان جنینی که اشاره کردیم و گفتیم که نمی‌تواند بداند خارج از شکم مادر چگونه است، اصلاً ممکن نیست! اما حالا چطور؟

اگرچه فعلاً به دنبال پاسخ به این سؤال نیستیم و هنوز زود است، ولی فقط اشاره می‌کنیم، البته همه می‌دانید؛

انبیایی هم بوده‌اند که خبر از جهان دیگر می‌دادند، حرفشان این بوده که انسانی که اشرف مخلوقات است، میدان‌دار تکامل است، با مرگ فانی نمی‌شود؛ بقا و کمالش^{۵۳} ادامه خواهد یافت. اگر چنین جهانی باشد، اگر تکامل دیگری هم در کار باشد، طبیعی است که بایستی فوق‌العاده عالیتر از این مرحله باشد، همان قدر که حیات فوق‌العاده عالیتر از جماد است. و ما بهتر است بگوییم و اقرار کنیم که نمی‌دانیم، الا این که دارای تفاوت کیفی بسیار عظیمی با دنیای موجود است. علم ساکت است، باید هم ساکت باشد. گفتیم که علم تجربه‌گر بود، وقتی عناصر تجربه را نداریم، چطور علم می‌خواهد به ما پاسخ بدهد؟ ولی البته

۵۳- البته به ترتیب و مکانیزم‌هایش، کاری نداریم (مطالعه قسمت ارجحیت تبیین بر مکانیسم، از کتاب «رهنمودهایی درباره کار ایدئولوژی» - از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران - ضروری است).

انبیا با تبیینات خاص خودشان بر آن هستند که بلی، قطعاً چنین جهانی هست؛ جهانی که در آن آنروپی و کهولت وجود ندارد، مطلقاً منتفی شده، پیری، اضمحلال و مرگ نیست، جهانی که به قول قرآن:

«فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ»

«در آن نه‌رهایی است که آب در آن هرگز تغییر شکل و رنگ نمی‌دهد و نمی‌گندد».

چنین جهانی باید ضد آن‌تروپیک باشد و حتی طعم شیر هم تغییر نکند. قرآن با زبان عادی توده مردم می‌گوید:

«وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ»^{۵۴}

«و نه‌رها از شیری که طعم آن تغییر نمی‌کند».

از این قبیل سؤالها زیاد هستند، ولی ما قصد جواب‌دادن نداریم و با شیوهی هم که پیش گرفته ایم، محل جوابش هنوز فرا نرسیده است. پس اجازه بدهید فعلاً ابعاد این پیچیدگی را بیشتر بررسی کنیم و ببینیم با این شناختها چه مسائلی برای ما حل می‌شود.

● قانونمندیهای خاص هر مرحله تکاملی

با بررسی مقاطع و مراحل تکاملی که تاکنون شناخته ایم، مشاهده می‌کنیم که هر مرحله، قوانین خاص خودش را دارد، قوانینی که خاص همان مرحله هستند و در همان مرحله حکومت می‌کنند و به اصطلاح رمز اختصاصی حکومت، رمز اختصاصی تغییر و حرکات همان دوره هستند.

یعنی همه تغییراتی که در آن مرحله صورت می‌گیرد، مطابق این قانونمندیها انجام می‌گیرد. از این‌رو اگر قوانین هر مرحله را بشناسیم، در آن مرحله موفق خواهیم بود، چرا که مسائل آن مرحله، تنها با همین دیدگاه قابل حل است.

۵۴-سوره محمد(ص) - آیه ۱۵

به عبارت دیگر، در این چارچوب می‌توانیم مسائل را حل کنیم. یک مسأله روز، مثلاً ترافیک یا بیکاری را مثال بزنیم:

اول باید ببینیم، اساساً با چه دیدگاهی و در چه کادری می‌توان مسأله ترافیک یا بیکاری را حل نمود^{۵۵}، به همین سیاق، با دیدگاهی مبتنی بر قوانین هر مرحله می‌توان به مسائل خاص آن مرحله پاسخ داد. در مورد جامعه هم، باید قواعد و تبیینات اجتماعی را شناخت و به استقبال مسائل رفت.

البته در هر مرحله، قانونمندیهای مراحل قبل هم صادقند، ولی نقش اصلی و تعیین‌کننده را قوانین جدید دارند. به‌عنوان مثال: درست است که ما زندگی حیوانی هم داریم (زندگی حیوانی نه به‌مثابه توهین، بلکه به این معنی که الان هم یک قدر مشترک، یک مخرج مشترک با سایر حیوانات داریم)، ولی با قوانین و نظرگاههای حیوانی، دیگر نمی‌شود به استقبال مسائل انسانی رفت و انسان را از آن زاویه دید و از آن زاویه برخورد کرد. زیرا در مورد ما، قواعد و قوانین پیچیده‌تری آمده‌اند و روی ما عمل می‌کنند و از آن زاویه است که بایستی به ما نگاه شود، اتفاقاً حاکمیت هم با آنهاست. مکانیزمهای خورد و خوراک ما می‌تواند شبیه یا دقیقاً مثل حیوانات باشد، ولی کل موجودیت ما تابع آن قواعد و قوانین نیست. حاکمیت با قوانین و قواعد خاص دنیای انسانی است، قواعدی که در گذشته اصلاً آثاری از آنها نبود. به‌قول اپارین در صفحه ۵۲ کتابش:

«ماده در حرکتی پایدار است و در مسیر یک سلسله مراحل تکاملی پیش می‌رود، در جریان این پیشرفت شکل‌های باز هم نوتر، پیچیده‌تر، با تکامل عالی‌تری از حرکت ماده پدید می‌آیند و این شکل‌های ماده دارای خواص جدیدی می‌شوند که قبلاً وجود نداشته‌اند».

اهمیت این مسأله در این جاست که اگر ما در مرحله جدید یا با پدیده جدید بخواییم با قوانین و دیدگاههای گذشته برخورد کنیم حتماً گمراه خواهیم شد، حتماً از جاده حقیقت پرت خواهیم شد و حتماً نتایج باطل خواهیم گرفت.

۵۵- یعنی باید دید این مسأله خود ناشی از چه روابط و قانونمندیهایی است. براین اساس، در کادر وابستگی و در کادر سیستم اقتصادی غیرمردمی، اساساً این مسائل راه‌حل ندارد.

بگذارید قضیه را کمی بشکافیم. می‌دانیم که تنها بعد از تغییرات کمی نوبت تغییرات کیفی و جهش می‌رسد، پدیده با جهش دستخوش تغییر می‌شود و به پدیده جدیدتری ارتقا می‌یابد، معنی آن چیست؟ تضادی حل می‌شود و به جایش تضاد جدیدی جانشین می‌شود؛ یعنی پدیده به مرحله جدیدی گام می‌گذارد. تضاد اصلی این دوره، دیگر آن تضادی نیست که در دوره قبلی بود. حالا مجموعه این تضادها و این ویژگی‌های جدید، معرف و مشخص پدیده جدید است که در میان همه آنها، تضاد اصلی نقش اصلی را بازی می‌کند. معرف، تضاد اصلی است؛ چون بارزترین خصوصیات پدیده را با خودش دارد، نقش درجه اول را دارد. حرکات پدیده را عمدتاً این تضاد تعیین می‌کند و بقیه نسبت به آن فرعی هستند...

بنابراین، تبدیل یک موجود به یک موجودی دیگر؛ همان پروسه^{۵۶} «نفی و اثبات» است. هر پدیده‌یی در حال تغییر است، تغییرات کمی سرانجام در یک نقطه از طریق جهش، پدیده، دگرگون شده و به حالتی جدید می‌رسد، پدیده قبلی نفی شده و پدیده جدیدی جایگزین می‌شود. به عنوان مثال:

انقلاب کبیرفرانسه را در نظر بگیریم، تا قبل از انقلاب، روابط فئودالی حاکمیت دارد. یعنی خصوصیت اصلی جامعه، فئودالی بودنش است. در یک طرف فئودالها و در طرف دیگر اساساً و به‌طور عمده رعیتها هستند، پس این اصلی‌ترین مرزبندی بین نیروها است. آنها یک‌طرف و اینها یک‌طرف. به تدریج با مجموعه اقدامات، مبارزات، روشنگریها، افشاگریها و... انقلاب کبیر پیش می‌رود، طبقه نوپای سرمایه‌داری فرانسه وارد میدان شده و میدان‌دار می‌شود. بعد از این که کمیات به تدریج روی هم جمع می‌شود، در یک مرحله انفجار و انقلاب، فئودالها سرنگون شده و بورژواها (سرمایه‌دارها) روی کار می‌آیند^{۵۷}.

در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ میلادی در فرانسه دیوارهای قلعه هولناک زندان باستیل،

۵۶- Process: روند، جریان

۵۷- نوسانات انقلاب کبیر فرانسه مورد نظر ما هست، که در یک دوره، بعد از ناپلئون دوباره سلسله بوربونها آمدند، فئودالها برگشتند و دوباره بعد از سال ۱۸۳۰ رفتند... ولی این جا روی کل جریان نظر داریم.

به دست امواج خروشان مردم و انقلابیون فرو ریخت. این قلعه، نماد خودکامگی و استبداد سلطنتی در پاریس است.

با فتح باستیل، واژه‌یی بر برگهای دفتر تاریخ نگاشته شد، که نشان از جهشی در تاریخ تکامل اجتماعی انسان داشت؛ انقلاب کبیر فرانسه!

به زودی، امواج توفانی این انقلاب، نه تنها فرانسه بلکه تمامی اروپا و بخشهایی از آسیا را نیز درنوردید.

در صحنه آن روز فرانسه، نظام فئودالی حاکم بود. دستگاهی که کاخ قدرتش، بر استخوان تکیده دهقانان زحمتکش، بنا گردیده بود. از این رو، در این نظام، اصلی‌ترین مرزبندی از میان فئودال و دهقان کشیده می‌شد. دستگاه سلطنتی حامی و مدافع نظام فئودالیسم بود. پادشاه خود، بزرگترین فئودال به شمار می‌آمد. در پی سالها استثمار دهقانان، آرام آرام روح آگاهی، در میان این طبقه ریشه دواند. در گوشه و کنار سرزمینهای فئودالها، خیزشها و قیامهای دهقانی جرقه زد. سرانجام پس از گذشت صدها سال، این خیزشها و قیامها، به صورت کمیته‌ها، روی هم انباشته شده، زمینه جهش و انقلابی دگرگون کننده را ایجاد کرد. جهش و انقلاب بزرگ روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹، به صورت قیام بزرگ مردم و انقلابیون فرانسه، پدیدار شد. نماد نظام سلطنت حامی فئودالیسم، یعنی زندان باستیل فروریخت و برگی در تاریخ ورق خورد؛ مرحله‌یی به پایان رسید و مرحله‌یی نوین، پدیدار شد. اکنون قطار تکامل اجتماعی، با گذر از ایستگاه «فئودالیسم»، از یک پیچ تاریخی گذشت و وارد نظامی نوین شد؛ سرمایه داری!

دیگر جامعه فرانسه، با قانونمندیهای نوین مرحله جدید حرکت می‌کند. اکنون مرزبندی اصلی، میان طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر کشیده شد. جامعه دارای قانونمندیها، ویژگیها و کیفیتی نوین گشت.

حالا دیگر در این پدیده، یعنی جامعه فرانسه که مورد بحث ما است، تضاد و خصوصیت اصلی که قبلاً بود، تغییر کرده و چیز دیگری شده است. حالا مسائل

جامعه را باید از این زاویه دید. در نهایت در سرمایه‌داریهای خلص، اصلی‌ترین مرزبندی بین نیروها و خط فاصل آنها براساس یک‌طرف سرمایه‌داران و طرف دیگر کارگران، می‌باشد^{۵۸}. پس جریان نفی و امحای فئودالیسم، منجر به پیدایش بورژوازی و تسلط آن گردید. جامعه دارای خصوصیات و کیفیتی جدید شد، یعنی در این مرحله، قانونمندیهای خاص خودش را دارد.

مشابه همین مثالی که آوردیم، در جامعه خودمان هم عملاً می‌بینیم، یعنی حل مسائل جامعه ما الان قانونمندیهای خاص خودش را دارد. بنابراین موضعگیریهای ما هم بایستی از درون آن بیرون آید. موضعگیری مناسب در قدم اول، در گرو قطع روابط استعماری است که جلو راه رشد جامعه ایستاده‌اند، فراموش نکرده‌ایم که از این صحبت می‌کنیم که هر مرحله، قانونمندیها، نظرگاهها و دیدگاههای خاص خودش را دارد. ببینید تکامل چقدر می‌تواند رهنمون کارهایمان در جامعه باشد. در قلمروهای دیگر هم همین‌طور است.

مثلاً چه چیز حیوانات را حرکت می‌دهد؟ رفتار حیوانی براساس چیست؟ آیا غریزه نیست؟ غریزه محض؟ عملکرد حیوانی، یک عملکرد غریزی است. جبراً و خودبه‌خودی در حرکتشان از غریزه تبعیت می‌کنند. کاملاً درست است، آیا به انسان هم که رسیدیم، همین است؟ عملکردهای انسان هم از روی غریزه است؟ خودبه‌خود و ناآگاهانه؟! درست است که ما غرایز را داریم، ولی آنها تحت‌الشعاع چیز دیگری قرار دارند. یک خصوصیت دیگر بر آن سوار شده است و آن، عملکرد آگاهانه انسان است.

می‌بینید پدیده چگونه پیچیده‌تر شده است، غرایز هستند، ولی تحت تأثیر و در مرحله بعد از عملکردهای خاص انسان، قرار دارند؛ یعنی نقش درجه دوم دارند. بنابراین آیا جوهر انسانی با ویژگیهای حیوان مشخص می‌شود؟ کمالین که به‌قول اپارین، در ابتدای عمر سیاره ما، فقط و فقط قوانین فیزیک و شیمی حکومت می‌کردند و بعد قوانین حیات ظهور کرد و قدرت را به‌دست گرفت:

۵۸- البته گفتیم سرمایه‌داری خلص، چون در کشور خودمان سرمایه‌داری وابسته بود.

«در طی ابتدایی‌ترین دوران عمر سیاره ما، تنها قوانین فیزیک و شیمی بر پروسه‌های رشد تکاملی آن، کاملاً حکمفرما بودند... تکامل بعدی این سیستم‌های آلی منفرد، تحت کنترل انتخاب طبیعی درآمد که قانونی نو بود و قبلاً در طبیعت وجود نداشت؛ این قانون در جریان واقعی استقرار حیات به‌وجود آمد».^{۵۹}

اگر ما تفاوت این دو مرحله و تفاوت قانونمندیها را نبینیم، چه خواهد شد؟ مسلماً گمراه می‌شویم. چگونه؟ چگونگی آن خود شایسته بررسی جداگانه می‌باشد: مسلماً گمراه می‌شویم، امر بر ما مشتبه خواهد شد. فرضاً حیات را مشابه اجسام بی‌حیات خواهیم گرفت و دچار ساده‌سازی خواهیم شد. نظر به اهمیت مسأله، آن را قدری بیشتر بررسی می‌کنیم.

۳. ساده‌سازی و شبیه‌سازی، مبین عدم توجه به پیچیدگی مراحل
ما معمولاً در تحلیل مسائل دچار ساده‌سازی می‌شویم. دچار شبیه‌سازی، الگوبرداری، شماتیزم^{۶۰} و... خلاصه، امر بر ما مشتبه شده و در تحقیق‌هایمان دچار گمراهی می‌شویم. این ساده‌سازی در همه زمینه‌ها وجود دارد. تاریخ علم به‌خصوص مملو از این‌گونه ساده‌سازیها است که در زمینه‌های مختلف صورت گرفته، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

● ساده‌سازی در زمینه حیات

قبلاً اشاره کرده‌ایم که در قرن گذشته، مکانیست‌ها^{۶۱} تفاوتی بین اجسام جاندار و بی‌جان قائل نبوده و تلاش داشتند که حیات را مطلقاً با قوانین فیزیک و شیمی توضیح داده و تحلیل کنند؛ به‌عنوان مثال:

بوشلی یک قطره روغن زیتون را با محلول پتاس ترکیب می‌کرد و یک آمیب

۵۹- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» - صفحه ۳۴۴
Schematism - ۶۰

۶۱- در مورد تفکرات مکانیستی در کتاب دوم به تفصیل بحث خواهیم کرد.

مصنوعی به دست می‌آورد که دارای پاهای کاذب و لرزان بود. وی بر این اساس ادعا می‌کرد که سلول زنده ساخته است. البته بوشلی شعبده‌باز نبود، این تاریخ علم است! کتاب پروفیسور اپارین در این مورد خیلی گویا است، آن‌جا که نشان می‌دهد، وقتی بخواهیم موجود زنده را فقط با فیزیک و شیمی تفسیر کنیم، چه چیزهایی پیش می‌آید؛ چرا؟ چون توجهی به این مسأله نمی‌شود که در این‌جا قوانین زیست‌شناسی حاکم هستند، ولو این‌که روی بدن ما یا هر موجود زنده دیگری، قوانین فیزیک و شیمی هم عمل کنند؛ ولی قوانین فیزیک و شیمی به مخرج کسر رفته‌اند. بله، موجود زنده یک مخرج مشترک فیزیکی و شیمیایی با موجودات غیرزنده دارد. ولی همه‌اش این نیست، به‌قول پروفیسور اپارین:

«به‌کار بستن تنها این قوانین در مطالعه فیزیکی و شیمیایی اجسام زنده، به‌صورتی که امروز وجود دارند، هرگز ما را قادر به پاسخگویی به این پرسش نخواهد کرد که چرا این سیستم زنده آن‌چنان‌که هست، تا این اندازه تمامیت یافته و با صیانت ذات و خودبازسازی مداوم تمام سیستم زنده در شرایط حاضر، همگام شده است».^{۶۲}

ملاحظه می‌کنید که ما می‌توانیم با قوانین فیزیک و شیمی یک سلول حیاتی را تجزیه و ترکیب کنیم، سرعت واکنشها، ترتیب و اندازه آنها و... را اندازه بگیریم؛ اما از آن‌جا که قانون بالاتر دیگری بر ارگانیزم حاکم است، دیگر صرفاً با آن قوانین نمی‌توان رفتار و حرکتش را فهمید، به‌اصطلاح، با فیزیک و شیمی به سراغ حیات رفتن، نه با قوانین دنیای جانوری و جاننداری، یعنی از پائین به حیات نگاه کردن، از مخرج فیزیک و شیمیایی نگاه کردن؛ یعنی حیات را نازل و پست کردن. درحالی‌که ما باید حیات را در تمامیتش ببینیم، نه این‌که صرفاً مقطع فیزیکی و شیمیایی را ببینیم.

در یک آزمایشگاه، دانشمندان می‌توانند، با پیشرفته‌ترین فناوریها، با دقیقترین شیوه‌ها و با دستگاههای ویژه، یک سلول زنده را بر پایه قوانین فیزیک و شیمی،

۶۲- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» - صفحه ۱۶۸

بررسی و موشکافی کنند. در این فرایند، می توان سرعت واکنشهای درون سلول و ترتیب آنها را اندازه گرفت. هم چنین، ابزارهای دقیق به ما، اندازه‌های مختلف سلول را نشان می دهند. اما تمامی این روند، در جاده قوانین فیزیک و شیمی حرکت می کند.

این درحالی است که پدیده مورد آزمایش، یک سلول زنده است. یعنی در مداری است که قوانین عالیتیری از قوانین دنیای فیزیک و شیمی، بر آن حاکم است. از این رو، با قوانین فیزیک و شیمی، تنها توان اندازه گیرها و میزان واکنشها برایمان روشن می شود. اما این قوانین، نمی توانند رفتار پدیده، که یک موجود زنده است را، بیان کنند.

مجدداً از کتاب پروفیسور اپارین می خوانم:

«در جریان تکامل... آن اشکال سازمانبندی و متابولیسم (سوخت و ساز) که مشخصه نخستین موجودات زنده را تشکیل می دادند، به میزان قابل ملاحظه‌ی بغرنج‌تر گردیدند. در بسیاری از موارد دستخوش تغییر کیفی شدند».^{۶۳}

«از این رو به موفقیت هر تلاشی که برای ساده کردن مکانیکی همه این پدیده‌ها تا حد به دست آمدن مخرج مشترک پروسه‌های مقدماتی فیزیکی و شیمیایی به عمل می آید، با اشکال می توان امید بست».^{۶۴}

نتیجه این که، هر کس بخواهد با عصای فیزیک و شیمی مسیر حیات را درنوردد، با اشکال مواجه خواهد شد. بعداً خواهیم دید که چه نتایج اجتماعی و سیاسی مهمی از ضرورت درک قوانین خاص هر مرحله‌ی، در خود آن مرحله خواهیم گرفت. یعنی کافی نیست که فقط بگوییم پیچیدگی، باید بینیم درک و فهم پیچیدگی برای ما چه مسائلی را حل می کند و ما را از چه بن‌بست‌هایی بیرون می آورد.

۶۳- یعنی در ابتدایی‌ترین مراحل حیات، مشخصه اجسامی که در ساختمان حیات به کار رفت، تفاوت کیفی پیدا کرد. دیگر آن چیزهایی که سازنده حیات هستند، با جمادات معمولی، تفاوت کیفی دارند. چرا که قوانین جدید بر آنها حاکم شده بود.

۶۴- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» - صفحه ۲۸۹

این تفکر مکانیستی یا ماشینی که از آن صحبت کردیم، فقط متعلق به قرن هجده یا نوزده نیست، همین الان هم ادامه این تفکر وجود دارد. مهمترین رگه‌های این تفکر در بعضی دانشمندان «سیبرنتیک» (علم ارتباطات و نظارت) به خصوص در آمریکا هست.

ماشینها، مغزها و وسایل الکترونیکی پیچیده، کارهایی می‌کنند که اگر مغز معمولی انسان بخواهد انجام دهد، باید مثلاً یک میلیون سال عملیات محاسباتی انجام دهد، یا مثلاً لامسه و بویایی‌شان ممکن است خیلی قوی‌تر از ما باشد. این ماشینها حتی کارهایی انجام می‌دهند که موجود زنده قادر به انجام آن نیست. تفکر ماشینی و مکانیستی ادعا می‌کند که اینها زنده هستند، اما آیا واقعاً این ماشینها زنده‌اند؟ در سیبرنتیک موفقیت‌های زیادی حاصل شده، اما سؤال این است که آیا ماشین هم زنده است؟ به قول اپارین در صفحه ۷۵ کتابش:

«جذابیت قابل درک این موفقیت^{۶۵} و علاوه بر این، استفاده وسیع اما کمتر موجه از اصطلاحهای نروفیزیولوژی^{۶۶} و روانشناسی و حتی جامعه‌شناسی در سیبرنتیک، وضعیتی را اکنون به وجود آورده است که بر اثر آن در مورد ماشینهایی که قادر به حل مسائل پیچیده ریاضی هستند و می‌توانند این مسائل را از زبانی به زبان دیگر، ترجمه کنند و به‌طور کلی وظایفی را انجام دهند که معمولاً کار مغز است، موجب شده که بسیاری از مصنفان به فکر افتند که این ماشینها را زنده به‌شمار آورند. از این‌رو آنان به این نتیجه رسیده‌اند که سیبرنتیک راه، راه اساساً جدید و عام شناخت خود و جوهر حیات به حساب آورند».

پس سیبرنتیستها تصور می‌کنند از این راه می‌توانند به جوهر حیات برسند. ممکن است بگوییم نه، ولی چرا؟ باید بتوانیم تحلیل کنیم و جواب بدهیم.

«البته این خطاست. همان‌طور که قبلاً خاطر نشان ساختیم، از سالها پیش از این کوشش شده است که برای ماشینها حیات قائل شوند. تنها چیزی

۶۵- منظور موفقیت‌هایی است که در زمینه سیبرنتیک و ماشینهای الکترونیکی حاصل شده است.
۶۶- Neurophysiology یعنی وظایف اعضای عصبی

که اکنون تغییر کرده است، این عقیده است که توجه را به چه جنبه‌یی باید معطوف ساخت^{۶۷}. حرکت، انرژی، ارتباط یا خاصیت دیگری که میان ارگانیزمها و ماشینها مشترک است و برحسب قوانین فیزیک و شیمی قابل توضیح است».

همان‌طور که می‌بینید، این امر را در پس همه پیچیدگیهای سیرنتیک پیدا کرده‌ایم. البته ما مجبوریم این‌جا سریع بگذریم و تفصیلهای خسته‌کننده به بحثمان ندهیم، ولی این خود، کشف مهمی است که وقتی طرز تفکر سیرنتیکی را کنار می‌زنیم، تشریح می‌کنیم و می‌شکافیم، می‌بینیم که این طرز تفکر هم، سرانجام فیزیک و شیمی را به‌جای کارکردهای ویژه مغز انسان، محور قرار می‌دهد. هم‌چنان‌که بعداً در سیاست و اقتصاد نیز کارکردهای حیوانی را مدنظر قرار می‌دهند و همین مسأله است که به‌قول اپارین:

«محرک اصلی آن محققان را تشکیل می‌دهد و وا میدارد تا حیات را به ماشینها نسبت دهند».

چون اساس ماشین، روی قوانین فیزیک و شیمی است. ولی خوشبختانه امروز علم آن قدر پیشرفت کرده است که اگر قبلاً نمی‌پذیرفتیم و نمی‌توانستیم بگوییم که چرا؟ اکنون می‌توانیم به آنها جواب بدهیم.

از کتاب اپارین صفحه ۷۶ می‌خوانم:

«ماشین الکترونیکی حساب، هر قدر که پیچیدگی و بخرنجی سازمانش زیاد باشد، باز هم از لحاظ ماهیت، نسبت به یک وجود انسانی، از ساده‌ترین باکتری دورتر است».

پیچیده‌ترین کامپیوترها، تراشه‌هایی که در خود، دریایی از اطلاعات را ذخیره می‌کنند، مغزهای الکترونیکی که می‌توانند در یک ثانیه میلیونها محاسبه پیچیده‌ئی انجام دهند که مغز انسان برای حل یکی از آنها، ساعت‌ها و روزها را

۶۷- بوشلی درصدد بود که آمیب با پاهای کاذب بسازد، و اینها فکر می‌کنند که مغز واقعی ساخته‌اند.

باید سپری کند؛ این است جهان سیبرنتیک یا دنیای مغزهای پیچیده الکترونیک! یک آمیب، یک باکتری یا یک میکروب. ارگانسیم‌های زنده ای هستند که در نردبان تکامل بیولوژیک، در پائین ترین پله قرار دارند، ساده ترین نوع موجود زنده. اما اگر با ذره بین تمامیت تکامل و هستی، از یک طرف به یک ابر کامپیوتر، با تمامی کارکردهای بزرگ و شگفت آن، و از طرف دیگر به یک آمیب ساده نگاه کنیم، آن آمیب ساده را، در پلکان تکامل، بالاتر از آن ابر کامپیوتر خواهیم یافت، چرا؟

علت را باید در جوهر حیات جستجو کرد. علم سیبرنتیک و ابر کامپیوترها، در جهانی حرکت می کنند که قانون حاکم بر آن، فیزیک و شیمی است. قانونمندیهایی که متعلق به نخستین مرحله تکامل، مرحله و فاز تکامل معدنی است. اما یک آمیب یا باکتری، یک موجود زنده است. پس دیگر قانونمندیهای حاکم بر آن، قانونمندیهای فاز و مرحله بیولوژیک است. مرحله‌ی عالیتر از فاز تکامل معدنی.

برای نمونه، موجودات زنده، توان «خودبازسازی» دارند. قانونی که در مرحله تکامل معدنی، قابل فهم نیست. هم چنین یک موجود زنده، می تواند خود را با محیط انطباق داده و بر آن مسلط شود. توانی که پیچیده ترین ابر کامپیوترها نیز، آن را ندارند. چرا که این ویژگیها، در مرحله تکامل زیستی معنی پیدا می کند. حال آنکه کامپیوترها، در مرحله مادون تکامل زیستی، یعنی در فاز تکامل معدنی حرکت می کنند.

اگرچه ماشین الکترونیکی قدرت بسیاری از کارها را دارد، ولی باز هم از یک باکتری و از یک ویروس نسبت به انسان دورتر است، چرا؟ برای این که جوهر حیات را ندارد، خصایص حیات را ندارد. از دنیای معدنی آمده ایم در دنیای حیاتی و این جا «تضمن مقصود» را به دست آورده ایم؛ جوهر حیات، خصیصه خود بازسازی را به دست آورده ایم، چیزی که بین زنده و جماد خط فاصل کیفی می کشد.

تفاوت موجود زنده با ماشین، این نیست که پایش درازتر است یا مغزش قدرت بیشتری دارد، تفاوت در این است که توان آن را دارد که با محیط تطبیق کند و بر آن مسلط شود، خودش را بسازد و ترمیم کند.^{۶۸}

تضمن مقصود، صفت ویژه موجودات زنده است. به بیان ساده، عبارت است از سازش اندامها با وظایفی که بر عهده آنها گذارده شده است؛ گویا اندام می دانسته که چه عملی می خواهد انجام دهد. پرفسور اپارین دربارهٔ تضمن مقصود می گوید: «تَضَمَّنِ مقصود) خصلت جریان تاثیر متقابل موجودات زنده و ملای پیرامون آنها لست. مهمتر از همه، سازگاری شگفت‌انگیز و موثر سازمان این تاثیر متقابل، با وظیفهٔ صیانت ذات و خودبازسازی سیستم، تحت تاثیر یک سلسله شرایط خارجی معین است».

با نگاهی ژرف به موجودات زنده، می توان به یک حقیقت شگفت پی برد. سازش فوق‌العادهٔ تک تک اندامها، با انجام اعمال عضوی آنها. به عنوان مثال؛ دست انسان می تواند ابزار مختلف را برگرفته، با آنها کاری را به انجام برساند. هم چنین، در حرکت، ایجاد رابطه و کارهای مختلف، اندامی است که توان بالایی به انسان می دهد.

تنها نگاهی به استخوانبندی این عضو بدن، نشان می دهد استخوانها طوری قرار گرفته اند که کارایی مشخصی برای انسان فراهم کنند. استخوان بازو، استخوانهای ساعد، میچ دست با ۸ استخوان کوتاه، کف دست با ۵ استخوان و انگشتان که هر کدام دارای چند بند هستند.

بر روی استخوانبندی دست، انبوه عضلات، شریانها، رشته‌های عصبی و سایر بافتها قرار دارند. تمامی این سازمانبندی، به دست ما امکان می دهد که چنان کارایی بالایی داشته باشد. در حقیقت، آنها امکان تاثیر متقابل و سازش عضو با محیط پیرامون را فراهم می کنند؛ تضمن مقصود!

۶۸- در اینجا نمی‌خواهیم وارد بحث حیات بشویم. برای مطالعه می‌توانید به کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» صفحات ۶۴ تا ۶۶ مراجعه نمایید.

«تضمن مقصود ساختمان بدن، تنهادر موجودات دارای سازمان عالیتز متظاهر نمی شود، بلکه تمام دنیای زنده راز سر تا پا فرامی گیرد. آن هم تا ابتدایی ترین اشکال حیات».

در ساده ترین بیان، می خواهیم نتیجه بگیریم که: **درک حدود پیچیدگی، شرط لازم موفقیت در حل هر مسأله یی است!**

بدون درک پیچیدگی پدیده و مرحله یی که در آن قرار دارد، در برخورد با آن پدیده موفق نخواهیم شد و بدون توجه به این امر، شناخت واقعگرایانه (رئالیک)، امکان پذیر نخواهد بود. در غیر این صورت، دچار ساده سازی شده ایم، انسان و حیات را تا حد ماشین ساده کرده و پایین می آوریم، فکر می کنیم به یکدیگر شبیه هستند، این را به آن شبیه کرده، فکر می کنیم موجود زنده هم الگوی ماشین است. الگوسازی کرده ایم و سرانجام - همان که در فرهنگ معمول می گوئیم - «امر بر ما مشتبیه می شود» و حقیقت را از خطا تشخیص نخواهیم داد.

بعداً صحبت خواهیم کرد که وقتی پیچیدگی درک نمی شود، وقتی درک نمی شود که هر مرحله، قانونمندی خاص خودش را دارد، یعنی وقتی عمق شناختها کم و سطحی است و غنا ندارد، در این صورت گرایش محسوسی وجود دارد - حتی در خودمان - که مفاهیم عام را بدون توجه به پیچیدگی، به اشکال خاص در هر مورد تعمیم دهیم، قیاس کنیم و فکر کنیم، «این همان است!» با بررسی ساده سازی در چند مسأله اجتماعی، موضوع روشن تر خواهد شد:

● ساده سازی در زمینه مسائل اجتماعی

در زمینه مسائل اجتماعی، به دلیل پیچیدگی روابط و قانونمندیهای حاکم بر جامعه و همچنین گرایشهای مشخص طبقاتی، شاهد ساده سازیهای مختلف هستیم. بعضی تئوریسینها با تعمیم نادرست، با شبیه سازی و مشتبه کردنهای مختلف، به توجیه منافع نظامات مربوطه می پردازند. آنها قانون «تنازع بقا» و «انتخاب اصلح» که در طبیعت حاکم است و برطبق آن در مبارزه برای بقا، موجودات اصلح

و بهتر باقی می‌مانند را؛ به جامعه تعمیم می‌دهند. فاشیست‌ها، تنازع بقا و انتخاب اصلح را، توجیه تئوریک غارتگریها، کشتارها و سلطه‌جویی‌هایشان کرده‌اند و می‌کنند. به نظر آنها، تنازع بقا یعنی بزن تا جایی که می‌توانی! بدزد تا جایی که می‌توانی! بکش تا آن جایی که می‌توانی!

تنازع بقا! این آیین فاشیسم است، که هر نوع سلطه‌جویی و البته سلطه‌جویی‌های مدرن و تجاوزکارانه را مجاز می‌شمرد.

تاریخ، پس از رهایی از زنجیرهای سیاه دوران سده‌های میانه، با ورود به عصر رنسانس، شاهد فوران ایده‌های نو در زمینه‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سایر پهنه‌های دانش بود. پس از رنسانس، تاریخ از دروازه‌های عصر روشنگری گذشت. باز هم، ایده‌ها و باورهای نو.

یکی از این دیدگاه‌ها، مربوط به اصحاب دایره‌المعارف یا «انسیکلوپدیست‌ها»^{۶۹} بود. آنها ماتریالیست‌های دوران روشنگری بودند.

دنيس دیدرو فیلسوف و نویسندهٔ فرانسوی، یکی از فلاسفهٔ این دیدگاه بود. دیدرو که به جهان، از دریچهٔ باور ماتریالیسم مکانیک نگاه می‌کرد، جامعه را مانند یک آهن ربا می‌دانست. او می‌گفت، همان‌طور که یک آهن ربا، ناگزیر دو قطب متضاد دارد، جامعه نیز باید دو قطب داشته باشد. آن دو قطب، همان طبقات اصلی جامعه هستند.

در قرن هجدهم، «دیدرو» یکی از انسیکلوپدیست‌ها برای این که جامعه طبقاتی را توجیه کند، می‌گفت: جامعه مثل آهن‌ریاست، همان‌طور که همیشه دو قطب مخالف لازم و ملزوم آهن‌ریاست، پس طبقات بالا و پایین نیز لازمه موجودیت جامعه هستند. ببینید چه چیز را با چه چیز شبیه و قیاس می‌کند. در حقیقت دنیای مغناطیس را به یک مسأله اجتماعی، یعنی مرحله پیچیده‌تری تعمیم داده و نتیجه‌گیری می‌کند.

۶۹- Encyclopedist یا اصحاب دایره‌المعارف، ماتریالیست‌های قرون اولیه بعد از رنسانس، در قرن هفدهم و هجدهم که به آنها اصحاب دایره‌المعارف می‌گفتند...

«اگوست کنت» در تفسیر ماشینی از جهان و جامعه و انسان و... می‌گفت: مگر نه این است که هر عضوی، هر مهره‌یی بایستی سر جایش قرار بگیرد؟ در ماشین جامعه هم همین‌طور! درحالی‌که مگر بحث طبقات این است؟ بله، هر مهره‌یی باید سر جایش قرار بگیرد، ولی معنایش این نیست که مثلاً این از بنزین سوپر استفاده کند و آن یکی از گازوئیل!

نوعی از تعمیم ساده‌سازانه و «قیاس مع‌الفارق»، مشابه همین دیدگاه را ما در سرگذشت سازمانی خودمان دیدیم، براساس یک دگم، اپورتونیستهای چپ‌نما معتقد بودند «سازمان مجاهدین»، یک سازمان خرده‌بورژوازی است که در مسیر حرکت خودش باید شقه شود، نیمی از آن به چپ - که آقایان هستند! - و نیمی به راست - که ما هستیم! - برود. و این، توجیه متلاشی کردن سازمان بود. این، توجیه دادن بالاترین جایزه به ارتجاع و استعمار بود، این، توجیه رشد دادن جریان راست ارتجاعی بود. البته ما امروز از فلان حرفی که دیدرو یا اگوست کنت یا... زده است، یا فلان قیاسی که کرده‌اند، ساده رد می‌شویم، ولی اگر برگردیم و آثار عظیم همین ساده‌سازی کودکانه‌یی که در تاریخ جنبش خودمان در همین چندساله اخیر انجام گرفته را بررسی کنیم، آن وقت پی خواهیم برد که چه زیانهای اساسی داشته و چه تأثیری بر کل سرنوشت خلق گذاشته است! آن وقت پی خواهیم برد که هنگامی که، صحبت از درست و غلط می‌کنیم، صحبت از این می‌کنیم که اگر پیچیدگی و قوانین خاص آن در هر مرحله درک نشود، به انحراف و خطا خواهیم رفت؛ چه معنایی دارد.

این دلیل آن چیزها است، اگر در یک بحث ایدئولوژیک - یعنی مبنای کار و حرکت - این مسائل را بحث نکنیم، و اگر اینها روشن نشود، هر روز اشتباهاتی را که هزار بار تکرار شده، تکرار خواهیم کرد.

چرا می‌گوییم ساده‌سازی کودکانه؟ به این دلیل که آیا واقعیت، تلاشی سازمان

۷۰- در این مورد به کتاب «آموزش و تشریح اطلاعاتیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما» صفحه ۳۹ مراجعه کنید.

مجاهدین را اقتضاد می‌کرد؟ آیا حقانیت داشت؟ ببینید دگمهای کودکانه، عدم تشخیص مراحل، سطحی دیدن و.. اینها است با تمام آثار و عوارضش.

اگر از این قیاسهای کودکانه، تعمیمها، شبیه‌سازیها، الگوبرداریها و ساده‌سازیها در زندگی و در بنای ایدئولوژی‌مان احتراز نکنیم، مسلماً تنگ‌نظرانه و با گمراهی قدم خواهیم برداشت. در هیچ زمینه‌یی این شبیه‌سازیهای کودکانه نمی‌بایستی ما را بفریبند.

در زمینه اجتماعی هم، که اکنون موضوع بحثمان است، همیشه می‌توان بر مبنای مشابَهت‌های عام، تحلیل‌های اقتصادی - اجتماعی عام، مدام تحلیل و خط ارائه داد، این کاری است که هر فرد الفبا خوانده‌یی توان آن را دارد و قادر به انجامش هست. ولی هنر در ارائه یک تحلیل مشخص از اوضاع و احوال مشخص است. همان‌گونه که در قلمرو حیات، هنر در این نبود که وقتی پای آمیب لرزید، بگوییم چون پای انسان هم تکان می‌خورد و می‌لرزد، این زنده است و آن هم زنده است؛ می‌بایست جوهر حیات را به‌دست می‌آوردیم، این‌جا هم همین‌طور.

مثلاً در مورد جامعه خودمان، با شبیه‌سازی و الگوبرداری، به‌سادگی می‌توان این کار را انجام داد. شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران را با یک کشور دیگر مقایسه کرده و بعد بدون توجه به ویژگیها و خصوصیات ویژه این جامعه، با الگوسازیهای ساده مکانیکی، شیوه مشابه آن کشور را بخواهیم در این‌جا پیاده کنیم. «عمار اوزگان» - انقلابی الجزایری - گفته بود:

«روح یک ملت ماشین نیست که با پیستون به‌حرکت دربیاید».^{۷۱}

قوانین انقلاب را بایستی از متن روح یک ملت بیرون کشید والا به نتیجه نخواهیم رسید. یکی از دلایل اصلی شکست بسیاری از احزاب از مشروطه به این طرف، عدم درک خصوصیات ویژه، یعنی همان شرایط و مراحل درون‌جوش خاص جامعه می‌باشد.^{۷۲}

۷۱- کتاب ارزنده «افضل الجهاد»، نوشته عمار اوزگان

۷۲- مراجعه کنید به کتاب «شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران»، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، صفحات ۹ تا ۲۳

به همین دلیل، در همین جا اجازه بدهید بر ضرورت هر چه پیچیده کردن روشها و اشکال مبارزاتی جدید، همگام با پیچیده تر شدن شرایط تأکید کنیم. یعنی از مجموعه مطالبی که گفتیم، چنین نتیجه می شود:

در مبارزات اجتماعی علیه طبقات سلطه گر هم، اشکال مبارزه را الزاماً بایستی با توجه به شرایط آن مرحله و آن مقطع که مبارزه در آن قرار دارد، تعیین نمود. اگر روشهای نوین، هم تراز با این سطح از پیچیدگی به کار گرفته نشود، روشهای ساده گذشته ثمربخش نبوده، به موفقیت منتهی نخواهد شد! می گویند نه! شکستهای گذشته مبارزات کشورمان، فرضاً در سالهای ۴۲-۳۹ را تحلیل کنید، کاملاً مشهود است. شرایط پیچیده می شود و ما در سادگی به سر می بریم. همان تاکتیکها و روشهای قبلی الگوسازی می شوند، غافل از آن که آن روشها، خاص مراحل قبل بوده اند. قوانین هر مرحله را برحسب پیچیدگی همان مرحله، بایستی درک کنیم...

آیا می توانیم درسهایی پرارزش تر از این، از تکامل بگیریم؟ می بینید وقتی قدم به قدم جلو می رویم، چگونه خود آن مسیر بزرگ و کارخانه یی که مثال زدیم، قدم به قدم با منطق ذاتی خودش مسائل ما را حل می کند. یا اقلأً به حل نزدیک می کند؛ و کاش این صلاحیت را داشته باشیم که تا پایان، همه منطقتها و ترتیبات تکاملی را گردن بگذاریم.





